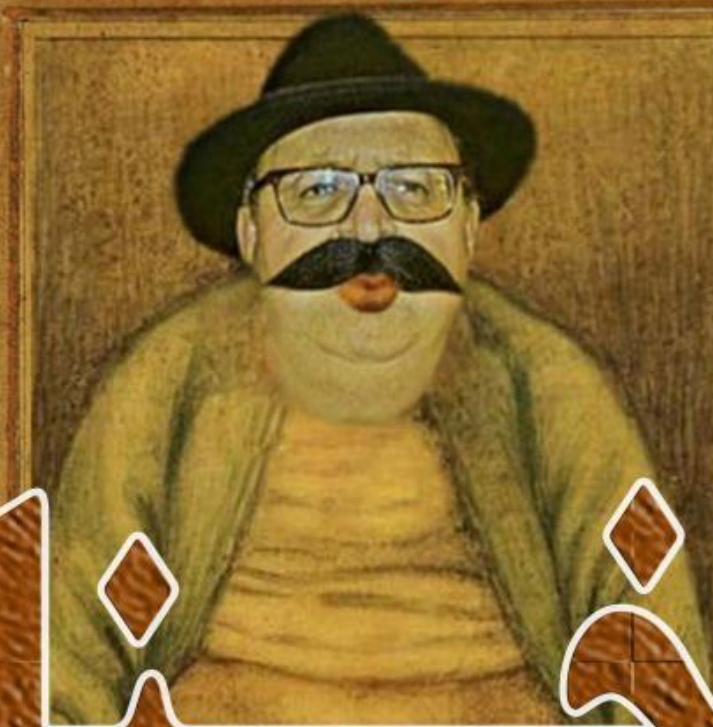
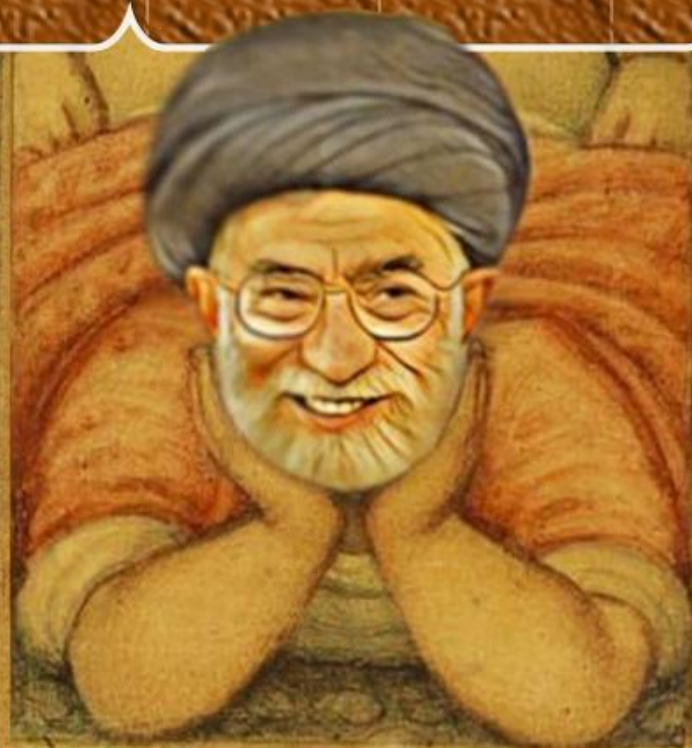


+ شیخ و ۱۸ +



سنگین



پرورش قاسم قره داغ



AVAYeBUF.com

نشر آوای بوف

ISBN 978-8-7939268-0-6



9 788793 926806

سینا

به کوشش قاسم قره‌دار

+ شیخ و ۱۸ +



AVAYeBUF.com

نشر آوای بوف

ISBN 978-8-7939268-0-6





نشر آوای بوف

avayebuf.com

avaye.buf@gmail.com

شیخنامه

به کوشش: قاسم قره داغی

SHEIKHNAMEH

By : Ghasem Gharehdaghi

Illustrator: Houriyeh Gharehdaghi

انتشارات : آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-93926-80-6

©2020 Avaye Buf -Denmark

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

با توجه به اینکه هر آنچه ممنوع شود خواهان زیادتري پيدا مي کند،
لذا اين مجموعه براي شيخ و آخوند ممنوع است .

فهرست

۱۰.....	سخن ناشر
۱۴.....	مقدمه
۱۸.....	باب اول شیخان
۲۰.....	مفتاح اول
۲۰.....	چون چرخ فلک بکام شیخان گردید
۳۰.....	مفتاح دوم
۳۰.....	دادست فریب شیخ، آنکس را که
۳۹.....	مفتاح سوم
۳۹.....	هر سال اُمیدِ زندگی کم گشته
۵۲.....	مفتاح چهارم
۵۲.....	جنایتها بسی کردند شیخان
۵۴.....	مفتاح پنجم
۵۴.....	ای دریغا وطن بشد ویران
۵۶.....	مفتاح ششم
۵۶.....	آیات عظام گنج بی رنج بُرند
۵۸.....	مفتاح هفتم
۵۸.....	آن روز که بر مَسند قدرت بنشست
۶۰.....	مفتاح هشتم
۶۰.....	من آن کس را که بر منبر دهد پندار می گایم
۶۱.....	باب دوم خمینی
۶۲.....	مفتاح نهم
۶۲.....	بنیانگر انقلاب هندی زادست
۶۵.....	بگرفت زدیدگان مردم او خواب
۶۶.....	مفتاح دهم

۶۷.....	پیش از آنکه پا نهد ایران.....
۷۱.....	مفتاح یازدهم.....
۷۲.....	نامه من شرح خیانت بُود.....
۸۰.....	باب سوم خامنه ای
۸۰.....	مفتاح دوازدهم.....
۸۱.....	آنکه خود را فقیه می خواند.....
۸۷.....	مفتاح سیزدهم.....
۸۷.....	بُود شیخی ز قم از خایه مالان.....
۹۲.....	مفتاح چهاردهم.....
۹۲.....	با دشمن ملت تو یاری رهبر.....
۹۴.....	مفتاح پانزدهم.....
۹۴.....	هیچ ندارد بخدا اعتقاد.....
۹۷.....	مفتاح شانزدهم.....
۹۷.....	بر همه کس گشته یقین ای لعین.....
۱۰۵.....	مفتاح هفدهم.....
۱۰۵.....	ز جا خیزید و رهبر را بگائید.....
۱۰۷.....	مفتاح هیجدهم.....
۱۰۷.....	ای خامنه ای ز روضه خوانان بودی.....
۱۲۱.....	مفتاح نوزدهم.....
۱۲۱.....	رهبرانقلاب خوب می دانی.....
۱۲۷.....	مفتاح بیستم.....
۱۲۸.....	ای خلق جهان خامنه ای میرمن است.....
۱۳۴.....	مفتاح بیست و یکم.....

۱۳۵	 رهبر شیخان ایران کُسکِش است
۱۳۶	 باب سوم دهه زجر
۱۳۷	 افتتاح بیست و دوم
۱۳۷	 دهه ای که هست نامش فجر
۱۳۹	 باب چهارم سپاه قدس
۱۴۰	 نیروی مُصلحی قوی از ایران
۱۴۱	 باب پنجم مدرسه‌ی تنقیه
۱۴۲	 افتتاح بیست و سوم
۱۴۲	 این تُخم زنا که هست نامش مُلا
۱۴۵	 افتتاح بیست و چهارم
۱۴۶	 بر علیه شیخ شد هنگام جنگ
۱۴۷	 باب ششم قدرت هسته ای شیخان
۱۴۷	 افتتاح بیست و پنجم
۱۴۸	 ای شیخ توان هسته ای را مردم
۱۵۰	 باب هفتم رأی گیری
۱۵۰	 افتتاح بیست و ششم
۱۵۱	 یک رأی برای همه مردم کافست
۱۵۴	 عجب روزگار غریبی شدست
۱۵۸	 باب هشتم لاشخورهای نظام
۱۵۹	 محمود احمدی نژاد
۱۵۹	 محمود که یافت عز و جاه از رهبر
۱۶۴	 مجتبی خامنه ای
۱۶۴	 در عین سکوت می کُشد مردم را
۱۶۷	 جمع علما
۱۶۷	 جَنّتی ما را نَخندان اینقدر

- ۱۷۰ ای شیخ فُسیل بی پدر ای گفتار
- ۱۷۱ شیخ علی تهرانی
- ۱۷۱ داماد زنازاده رهبر شیخست
- ۱۷۳ شیخست که شهرت وی از قتالست
- ۱۷۳ ای احمد خاتمی زنت را گایند
- ۱۸۰ پور محمدی
- ۱۸۰ شیخست که وابسته‌ی به تریاک است
- ۱۸۱ ای خلق بدانید که ری شهری پست
- ۱۸۲ این شیخ قرائتی چنان یابو ایست
- ۱۸۴ هر جا که بُود شیخ پی عزت و جاه
- ۱۸۵ این مرکز سیما بُود خواستی
- ۱۸۶ شخصی که بُود رئیس، اندر کیهان
- ۱۸۷ در گور بینی پسر را نقدی
- ۱۸۹ مزدور حرامزاده شیخان است
- ۱۹۰ باقی لاشخورها
- ۱۹۰ ای شیخ کثیف بی پدر، ای لاری
- ۱۹۳ مفتاح بیست و ششم
- ۱۹۳ فاجعه در فاجعه از عالمان بی سواد
- ۱۹۴ **سُخن پایانی**
- ۱۹۴ می بود اگر بی ادبی در سُخنم

سخن ناشر

کتاب **شیخنامه**، مجموعه ایست بینظیر از اشعار سیاسی انتقادی درباره‌ی رهبران جمهوری اسلامی و اوضاع فعلی ایران، با طنزی گزنده و پرخاشگرانه که با قلمی تند و منتقد و تیزبینانه نگارش شده و سبک اشعار و نحوه انتقاد و بیان واقعیات تلخ جامعه در قالب طنز می باشد که در بسیاری اوقات یادآور طنز و سبک انتقادی عبید زاکانی از حاکمان و قاضیان و شیخان و صوفیان و رندان است.

کتاب مزین است به نقاشی های منحصر بفردی که کتاب را از این زاویه نیز از دیگر آثار انتقادی متمایز می نماید و خود ساختار شکنی است در جامعه بسته و خرافات زده ایران که این گونه نقاشی ها را بر نمی تابد.

جسارت نویسنده در تابو شکنی و گذشتن از خطوط قرمز به راستی ستودنیست و امیدواریم راه گشای دیگر نویسندگانی باشد که دست به عصا و با احتیاط بسیار و به نرمی و با گفتاری دو پهلوی وارد این میدان می گردند و قصد مبارزه ای به سبک گاندی و ماندلا با فقیهان زشت کار و حیوان صفت و جنایت پیشه دارند.

شیخان و فقیهان و نقالان دین در طی ۱۴۰۰ سال گذشته توانسته بودند در هاله ای از روحانیت و تقدس چهره حقیقی خود را پنهان نموده و با چوب تکفیر مخالفین را به سکوت وادار نمایند ، آنها، همیشه در صف مخالفین حکومت ها قرار داشته و بظاهر ملجا و پناه مردم و مورد احترامشان بودند.

در جامعه هیچ گاه مورد نفرت و انزجار و بی احترامی قرار نگرفته و در قلوب مردم جای داشتند. البته معدود افرادی در جامعه بودند که آشنایی با چهره واقعی آن ها داشته و به نقد و انتقادشان برخاسته بودند.

با قدرت گرفتن حکومت فقها در کشور و رفتارهای ددمنشانه آنان با مردم و تنگ چشمی و کوتاه نگری آنان به مسائل جامعه و دزدی و فساد افسارگسیخته و نابود شدن اخلاق در تربیت و معرفت و زیبا شناسی در بین مردم، ماهیت این فسیل های پنهان شده در تاریخ را نمایان کرد و قداستشان را شکست و از عرش به فرششان کشید.

هرچند در میان خود اینها افرادی هم بودند که دخالت در سیاست را غلط میدانستند و عاقبت کار را پیش بینی میکردند ولی حرص به قدرت و طمع مال آنها را به راهی کشید که دیگر نه آبرویی برایشان مانده و نه کلامشان را خریداری است.

کتاب **شیخنامه** سبک و سیاقی است دیگر و طنزی است گیرا و گزنده و برخلاف سبک و سیاق متداول در جامعه که به کوشش و همت آقای قاسم قره داغی تنظیم و ویراستاری شده است.

آموزش و پرورش و بالا بردن سطح آگاهی جامعه یکی از وظایف مهم دولت هاست. دولت های استبدادی عاشقان سانسور و مخالفان شدید رشد و آگاهی مردم هستند. حکومت کردن بر گروهی مردم بیسواد، خرافی و نا آگاه از حقوق خویش برای یک دیکتاتور بسیار مطلوب تر و راحت تر از حکومت بر مردمی است که به حقوق خویش آشنا هستند.

در سیستم های دیکتاتوری، مستبد با پائین نگاه داشتن سطح فهم و آگاهی مردم امکان فرمانروایی بیشتری برای خود مهیا می کند. با نگاه به تعداد عنوان کتاب های چاپ شده در زمان پهلوی یعنی ۱۱ هزار عنوان از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۵۷ که بطور متوسط سالانه ۲۷۵ عنوان کتاب در کشور به چاپ

رسیده که اگر این را با تعداد بیش از ۱۲۰ هزار عنوان کتاب در سال در اتحاد جماهیر شوروی مقایسه کنیم، میزان خفقان و سانسور را در می یابیم. در جمهوری اسلامی تعداد عنوان کتاب چاپ شده در سال به ۳۲ هزار می رسد که بیش از ۹۷٪ این کتابها، کُتب دینی و فقهی و جعلیات و خرافاتی است که ارزش علمی این کُتب صفر است. میزان سرانه مطالعه در ایران بطور واقعی ۲ دقیقه در سال است. جمهوری اسلامی با آمار سازی و جعل و تزویر این رقم را به ۷۵ دقیقه رسانده که از این مقدار ۱۵ دقیقه مربوط به مطالعه کتاب ۲۱ دقیقه قرآن و دعا و ۳۲ دقیقه روزنامه و ۷ دقیقه دیگر نشریه خوانی است که البته این آمار در مورد فنلاند ۴۴ دقیقه و آلمان ۳۴ و سوئد ۳۱ دقیقه در روز است.

نشر اینترنتی آوای بوف نزدیک به دو دهه است که در راستای اطلاع رسانی به چاپ و انتشار صوتی هزاران کتاب ممنوعه و کمیاب اقدام نموده و با در اختیار قرار دادن رایگان این مجموعه، سعی می کند سهمی در ارتقاء فرهنگ و بیداری مردم داشته باشد.

چون اگر ملتی فهمید و بیدار شد دیگر به راحتی بازیچه دست سیاستمداران بین المللی و شیادان سیاسی داخلی نخواهد شد. هدف ما آشنا کردن بیشتر مردم با کتاب و کتابخوانی و بیدار کردن خفتگان و نا آشنایان به حقوق انسانی خویش است. تا آگاه نشویم نمی توانیم زنجیرهای بردگی و حقیرانه زیستن را پاره کنیم.

هدف ما در اختیار قرار دادن رایگان تمام کتابهای صوتی و ممنوعه و کمیاب برای هموطنان داخل کشور است که به دلیل سانسور و ممنوعیت یا از لحاظ اقتصادی برای تهیه کتاب در مضیقه می باشند. آوای بوف با این تفکر که کشور ایران در طی دوره های متمادی در زیر یوغ مستبدین رنگارنگ و دور نگاه داشته شده از قافله فرهنگ و تمدن بشری و غرق شدن در منجلاب مذهب و خرافات، احتیاج مبرم به رفرم و مبارزه فرهنگی برای بیرون آمدن از این منجلاب و پیوستن به قافله تمدن جهانی دارد، بوجود آمد.

در طی سالهای گذشته با تمام مشکلات و موانع پیش رو، هزاران کتاب ممنوعه و سانسور شده بصورت صوتی و پی دی اف در اختیار علاقمندان و اقشار مختلف فارسی زبان در ایران و جهان قرار گرفته است.

در سال ۲۰۱۹ انتشاراتی آوای بوف در راستای کمک به نویسندگانی که به علت سانسور قادر به چاپ آثار خود در ایران نیستند، اقدام به ثبت خود تحت عنوان انتشارات جهانی نمود که افتخار دارد در راستای عبور از سانسور و با هدف گردش آزاد اطلاعات برای ایرانیان داخل، بصورت رایگان در نشر آثار سانسور شده اقدام و این آثار را ثبت جهانی نماید.

لذا از تمامی همراهان عزیز دعوت می شود اگر مسیرشان به گیوتین سانسور ج.ا خورده و سرخورده و ناامید از انتشار کتب و آثار خود شده اند یا کسی را می شناسند که در این مسیر قدم گذاشته، نشر آوای بوف با افتخار این فرصت را برای ثبت و انتشار فراهم نموده است.

نشر آوای بوف

مقدمه

در جوامعی که در چنگال دیکتاتورها گرفتارند گفتن هر حرف و سخنی همیشه همراه با احتیاط و مراعات شدید همراه است. حال اگر این جامعه به میکروب مذهب نیز گرفتار شده باشد هر حرف و عملکردی حتی در خصوصی ترین ابعاد آن هم احتیاط و مراعات را می طلبد تا سر سبز بر باد نرود.

در چنین جوامعی رشد افکار و نظرات مخالف فقط برای منتقدان دشمن و در بسیاری از موارد منتقدان دشمن فرضی که حتی آن هم با رعایت موازین مقدور بوده و امکان عرض اندام و تنفس خواهند داشت.

اینجاست که به مرور سانسورها و شرایط حاکم در جان و ذهن افراد همان جامعه نیز نفوذ کرده و تبدیل به رفتار طبیعی و فرهنگ رایج آن می شود. تا آنجا که حتی شخص در ذهن و مکالمات تنهایی خودش هم مراقب است تا از این ضوابط تخطی نکند.

از عوارض همین رفتارهاست که این کنش ها به مردسالاری منتهی شده و زنان از شرایط رشد اجتماعی و سیاسی محروم می شوند، جمع ها و محافل مردانه قدرت گرفته، کلمات رنگ و بو و

معنای جدید به خود می‌گیرد و ادب و نزاکت از احترام‌های واقعی به دو رویی‌ها و ریاکاریهای اجتماعی و خانوادگی تبدیل می‌شود و موجب رشد بی‌رویه اخلاق‌های ساختگی و تزئینی می‌گردد. در این مجموعه نهایت تلاش برای برون رفت از این قالب‌های تحمیلی اجتماعی و تربیتی صورت گرفته است. اجتناب از دورویی و محدودیت در استفاده از کلمات و جملاتی که استفاده از آنها داغ‌ننگ بر پیشانی‌های می‌کوبد و تربیت‌های مذهبی و ریاکارانه آن را به شدت منع می‌کند.

در استفاده از اصل کلمات به جای استفاده از نقطه چین‌ها و جای خالی‌های رایج احمقانه در کتاب‌های منتشر شده از این دست بسیار قابل تامل و شروعیست برای گریز از این دو رویی‌ها و ریاکاری‌ها.

و اما محتوای کتاب ...

کتاب حاوی اشعار است اجتماعی و سیاسی، که بیشتر در ژانر هجو انتقادی سروده شده است. لازم می‌بینم که مجدداً تعریفی جامع از سبک شعری هجو در اینجا ارائه کنم تا خواننده‌ی محترم به اشتباه رایج معنی کلمه‌ای این نوع نوشتار و سبک گرفتار نشود.

هجو در لغت به معنای عیب کردن و برشمردن عیب و ناسزاگویی آمده است و در اصطلاح ادیبان عبارت است از نوعی شعر غنایی که بر پایه نقد گزنده و دردانگیز شکل گرفته و آن مقابل مدح است. هجو، کلامی است یورش‌بر و پرده‌در. زشتی‌ها را بزرگ‌نمایی می‌کند؛ خواه زشتی رفتار و پیکر باشد، خواه کاستی‌های روح. واژگان در هجو برهنه‌اند و شاعر در این شیوه گفتاری از دشنام سربرنمی‌تابد و از بروز اهانت کلامی به دشمن دریغ نمی‌ورزد.

از نظر نکوبخت هجو عبارت است از «توصیف ناسزا و مذمت و بدگویی از مطلوب و محبوب کسی، برشمردن و بزرگ‌نمایی عیب‌های پیدا و پنهان کسی و نفی مکارم و تحقیر کسی».

ابن بسام (وفات 303 ه.ق) هجاء را به دو گونه تقسیم می کند: هجاء الاشراف و هجاء الاراذل. هجاء اول، هجوی است که ظاهر آن دشنام زشت نیست ولی در بعضی بسیار سخت و رنج آور است. هجاء دوم خانمان برانداز نیست ولی در آن واژه‌هایی تند و خنده‌ناک به کار می‌رود و هجوگوی با چالاکی می‌تواند خوانندگان یا شنوندگان خود را بر عیب‌های دشمن و یا کمبودهای هجو شده خود بخنداند.

نکته مهم آنکه از نظر فرم و صورت، هجو و هزل به هیچ ژانر و گونه ادبی محدود نمی‌شود و در همه انواع ادبی می‌توان رد آن دو را دنبال کرد. در ادبیات فارسی می‌توان از هجو و هزل در انواع قالب‌های شعر فارسی نمونه‌هایی را سراغ داد.

با توجه به اینکه بر آن بودم که تعریفی جهانی نیز از این نوع و سبک ارائه کنم اما پس از بررسیهای فراوان در صفحات انگلیسی و دانمارکی تعریفی مناسب برای آن نیافتم. این به چند دلیل مهم و کاربردی در نوع و تفاوت استفاده از شعر و شاعری در فرهنگهای مختلف می‌باشد.

با نگاهی اجمالی به شعر و شاعری در فرهنگ و تاریخ ملل خاور میانه می‌توان کاربرد عمده‌ی شعر در سبک مدح و ستایش در یک دوره برای خوشایند زمامداران آن برای دریافت صله و در مواردی فحاشی به دشمن یا زمامدار سابق و باز برای دریافت صله.

شاید به همین دلایل باشد که در ادبیات انگلیسی، سبک هجو به‌طور مستقل وجود ندارد بلکه با طنز و طنازی ترکیب شده و برای بدگویی و نکوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

البته شاید لازم است که ترکیبی از کلمات سنتی را برای این نوشتار به کار برد چرا که بطور خالص هجو یعنی برشمردن و هجو کردن یعنی برشمردن عیب افراد. هرگاه هدف منکوب کردن فردی باشد که به نوعی خشم را برانگیخته است، آن را هجو می‌نامند یعنی اگر این سخن به نحوی بیان شود که در راستای تحقیر یا تهدید آن فرد باشد، آن را هجو یا هجاء می‌گویند.

به واقع در نگاهی کلی می توان گفت که این مجموعه ترکیبی از هجو و نقد است. چرا که در آن هم به نقد حاکمان و ظالمان عصر پرداخته شده و هم زبانی تند و برنده دارد که بر خلاف تعاریف متداول ناشی از نفرت و کینه شخصی نویسنده نیست بلکه واقعیاتی ست که اطلاع از آن هر کسی را به خشم و تندگویی برمی انگیزد.

امروزه ما ایرانیان طبع شعر و شاعری خود را مدیون اجداد هنرپرور و شاعرمان هستیم. البته نیاز به ذکر این مساله نیز هست که علت اینکه یکی از هنرها و خلیقات ایرانیان در طول تاریخ شعر و شاعری بوده است. یقیناً با دریافت صله و دستمزد در قبال سرودن و مدح مرتبط است و شاید به همین علت بود که علوم دیگر در جوامع ما مورد بی مهری قرار گرفته است. به جرات می توان گفت که برنده ترین عصر این هنر در دوران مشروطه و پس از آن بود که آثار اجتماعی و سیاسی عمیق و جاودان را از خود به یادگار گذاشت. پس چه زیباست که بتوانیم از این غنای موروثی در مبارزات مدنی و روشنگری استفاده کنیم و آنرا در این راه به کار ببندیم.

قاسم قره داغی

باب اول

شیخان



مفتاح اول

چون چرخ فلک بکام شیخان گردید
 آرامش و آسایش ملت ای داد
 بُردند زجیب مردمان هر چه که بود
 زن جنده‌تر از شیخ ندیدست کسی
 در مُفت خوری یگانه‌ی دورانی
 از بهر خیانتت به مردم در حشر
 ای شیخ حرامزاده حیل ازتوست
 بر جمله‌ی مردمان مُسلم گشته
 تحریم به شیخان نزده هیچ ضرر
 ای خلق به والله قسم از تحریم
 اوضاع وطن چه نابسامان گردید
 با آمدن شیخ به پایان گردید
 شیخان حرامزاده‌ی دُزد حَسود
 والله قسم بزیر این چرخ کبود
 حاجت به بیان نیست خودت می دانی
 ای شیخ بدان ز خایه آویزانی
 بر خلق ستمدیده خیانت ازتوست
 تحریم و تورم و جنایت ازتوست
 دادست به شیخان دغا نفع و ثمر
 در سفره‌ی شیخان نَبود هیچ خبر

از بهروطن گشت چو اسکندر شیخ
ای خلق دگر فاتحه‌ی خویش بخوان
بر خلق زبون همیشه در ترفندی
بر خلق عوام سر منبر ای شیخ
ماندند بسی ز خلق در حسرت نان
بگرفته ز مردمان دگرتاب و توان
اندر نظر خلق تو هستی منفور
می ترس از آنروز که مردم بکنند
بیش از سه دهه به خلق حیلت کردی
ای شیخ حرامزاده مردم دانند
تخم ولد زنا بسی حيله گریست
شیخی که بیای منبرش بنشستی
این است حقیقتی نهان ای مردم
والله سرا پای وجودش سمیست
هرجا که روی شیخ دغا آنجاست
هر جا که بود اداره ای از دولت

زد گند دگر بر همه‌ی کشور شیخ
اُفتاد عنان اختیارت بر شیخ
و الله در این زمینه بی مانندی
عمریست بدل به ریششان می خندی
از نان بخدا تهی بود سفره‌ی شان
شیخان حرامزاده‌ی بی بنیان
بد عاقبتی تورا ست از خلق غیور
ای شیخ زنازاده ترا زنده بگور
غارتگری و جُرم و خیانت کردی
اندر دل زندان تو جنایت کردی
در حيله گری شیخ ز شیطان بترست
گویم بخدا که از خدا بی خبرست
شیخی که برون بیاید از حوزه‌ی قم
او هست یقین بتر ز صدها کژدم
در پُست ریاست اندر آنجا بنشست
این شیخ چو کیر خر در آنجا علمست

در حيله گرى به اهرمن استادست
 يك شيخ زنا زاده بدانيد اى خلق
 فتنه همه از شيخ دغا برخيزد
 در گس زن شيخ ببايد كردن
 اى خلق لباس شيخ خائن عربىست
 دراين سه دهه به مردمان گشته يقين
 آن احمق خر كه شيخ را مدح نمود
 روزى بشود زار و پشيمان زان روز
 خفاش صفت بُود پى خونخوارى
 شيخست فقط در پى بى ناموسى
 دائم بزند ز بهر مردم ترفند
 ثابت شده بر اكثر ايرانيها
 اين شيخ فقط در پى بى ناموسىست
 بر نام و شرافتم قسم اى مردم
 رنج و غم او فزون بهر دم گردد
 هر شيخ كثافت برود چون به درك
 بسته‌ست ز پشت دست شيطان را دست
 از بهر فريب ملتى كافى هست
 از ذات كثيف علما بر خيزد
 كبرى كه به شبها به هوا برخيزد
 چون جامه اش اندیشه اش ايرانى نيست
 اين تخم زنا سمبل بى ناموسىست
 آن بى خبرى كه شعر بر شيخ سرود
 ديگر بخدا بر او كجا دارد سود
 هرگز نكند شيخ به مردم يارى
 از او بجز اينكار نيابد كارى
 شيخان همه هستند به شيطان مانند
 شيخان حرامزاده غير ايرانيند
 اندیشه‌ى او بهر وطن نابودىست
 اندر رگ شيخ خون ايرانى نيست
 ساكن به سراى ابن ملجم گردد
 يك شخص اضافه در جهنم گردد

آنکس که لباس شیخ بر تن دارد
 بسته‌ست ز پشت دست اهریمن را
 یک حرف حساب ز تو نشنیده کسی
 باهمت مردمان بدان یک روزی
 چون خرس خورند یکسره بر سرخوان
 از مُفت خوری چو گاو را می مانند
 ده شیخ کباب را بیکجا بخورد
 از بسکه بُود حریص این بی ناموس
 ای شیخ زنازاده عجب نامردی
 غیر از ضرر و زیان رساندن بر خلق

گر هست جهنمی به محشر در آن
 جز شیخ نباشد بخدا انسانی
 این شیخ حرامزاده‌ی کافر کیش
 گردست دهد بسکه بُود شهوت ران

اندیشه‌ی ویرانی میهن دارد
 زن جنده ز بس حيله بصد فن دارد
 بیش از سه دهه دُرُوغ گفتی توبسی
 ای شیخ سر، دار یقیناً برسی
 هرگز نشوند سیر این بی پدران
 شیخان شکم باره نود درصدشان
 ننشسته به خوان شیخ بسپا بخورد
 گر دست دهد نان گدا را بخورد
 از خلق دگر دَمار در آوردی
 بیش از سه دهه بگو تو کاری کردی؟؟

ای خلق بدانید که یکسر در آن
 هرگز بُود مردم دیگر در آن
 اندر پی زن از همگان باشد پیش
 رحمی نکند به خواهر و مادر خویش

ای هموطن عزیز می‌باش بهوش
 اندر ره غفلت و جهالت مانی
 ای شیخ شوی چو شاه در آخر مات
 روزی برسد که مردمان می‌رینند
 در نزد خدا غرق گناهی ای شیخ
 مردم همه خواندند دگر دست تورا
 شیخان زنازاده به فکر وطنند؟؟؟
 تنها به دو چیز فکرشان مشغول است
 خفاشِ صفت تو خون مردم نوشی
 ای شیخ زنازاده یقین گشته به خلق
 فریاد ز شیخ بی مروت فریاد
 گائید زنش را، که همین بی ناموس
 در نسل جوان و دین جدایی افکند
 ای شیخ ز احمقی تو نسل جوان
 جمعی همه حیرت زده و سر گشتند
 آمار نشان دهد بسی از مردم
 از بهر فنای شیخ اهریمن کوش
 گر که بدهی به حرف ملایان گوش
 بیچاره از این مات شوی آخر مات
 بر صبحه و عمامه و نعلین و عبات
 در روز جزا تو روسیاهی ای شیخ
 بس مودی و آب زیر کاهی ای شیخ
 یا آنکه به فکر تو و یا فکر منند؟؟؟
 یا فکر شکم و یا که در فکر زنند
 از بهر چنین کار همی در جوشی
 از بهر فنای مملکت می کوشی
 سرمایه و آثار کهن داد بباد
 از بیخ و ز بُن وطن بگائیدن داد
 در رابطه‌ی دین و جوانان زد گند
 دیربست دگر درون مسجد نروند
 رفتند مُرید دین دیگر گشتند
 از احمقی شیخ ز دین هم برگشتند

شیخان همه خونخوار چنان خُفاشند	دائم به کمین مردمان می باشند
بستند زپشت دست شیطان لعین	از بسکه حرامزاده و کلاشند
با منطق و عقل شیخ دون بیگانست	او دشمن بی بدیل عقل و خردست
درجَهل و خُرافات بسرخواهد بُرد	آنکس که بپای منبر شیخ نشست
کُشتند جوانان وطن را بخفا	دیدند وفا ز خلق و کردند جفا
بیش از سه دهه هنوز هم بر هرشکل	خنجر بهمه زدند شیخان ز قفا
ویرانه شدست دِگر ایران ای خلق	از احمقی و حیلهی شیخان ای خلق
نعلین و عبا و صَبَحه و عمامه	اینست نشانه های شیطان ای خلق
آوخ که بزیر سُلطه‌ی شیخان است	ایران عزیز زین سبب ویران است
گرگِست گرسنه شیخ و این بی ناموس	در جامه‌ی میش میش رفته و پنهان است
در چشم همه مردم دنیا منفور	هستند یقیناً همه شیخان شرور
بی فتنه شود جهان ، خصوصاً ایران	روزیکه روند همه شیخان در گور
یک سگ به تمام علما می ارزد	بر کُل فقیه و فُقها می ارزد
برطبق نظرسنجی مردم یک سگ	بر جَمیع شیخان دغا می ارزد
دیگر نه هراس مردم از روز جزا	دارند نه از جهنم ای شیخ دغا
از بسکه دروغ گفته ای بر مردم	بیزار نموده ای ز دین مردم را

بی رحم تر از شیخ ، نمی باشد کس
 او راست نشان حيله گری ، قتالی
 این شیخ حرامزاده باشد مُرتد
 از بسکه بُود حيله گر و زن باره
 آنکس که به لندن برود بی ویزا
 سرمایه‌ی انگلیس در ایرانند
 روزی که کند مَهدي موعود ظهور
 ترسد که بزندان اِوینش ببرند
 شیخان همگی باعث رنج و مَحند
 روزی که امام عصر آید شیخان
 دیربست ز ظلم تو وطن پُرغوغاست
 دستان همه خلق ز جورَت ای شیخ
 ای شیخ ز مردمان گرفتِی نان را
 در این سه دهه به مردمان گشته یقین
 بر روی تو آب جوش را می ریزند
 زندان سیاسی چو شوی در زندان
 در کُل جهان چو او نباشد ، بد کس
 چون او بخدا نشان کجا ، دارد کس
 بگذشته زنازادگی او از حد
 باید که زدن گردن او صد درصد
 ای خلق کسی نیست بجز شیخ دغا
 شیخان زنازاده خُصُوصاً علما
 از کشور ایران نکند هیچ عبور
 این بی پدارن دُزد شیخان شرور
 اینان همه غارتگر و دُزدِ وَطند
 زندان اوین بُرده و جیش بزند
 بس ناله که از سینه‌ی مردم برخاست
 از بهر شکایت همه شب سوی خداست
 در سفره‌ی خویشتن نهادی آن را
 که شیخ دغا درس دهی شیطان را
 بی رَحِم تر از سِکندر و چنگیزند
 از پای ترا ز سَقف می آویزند

قومی که اسیر شیخ شد بدبخت است
 هرگز نرسد به مقصدش چونانکه
 حکام به خلق دائماً بستیزند
 مأمور و سگِ شیخ دغا از دیوار
 از شیخ کثافتِ لجن یکسر، خلق
 غیرازستم و فقر و جنایت، ای شیخ
 رحمی نکند به تکّ تک مردم ما
 دستش برسد بهر بقایش بگُشد
 عمامه هرآنکسی که روی سرداشت
 او دُزد و حرامزاده و حيله گریست
 ویرانه نمودست وطن را دیگر
 تاتار و مُغول شرف بسی داشته اند
 از صُبح همه در پی نانند دوان
 کردند چُنان کار به مردم شیخان
 بس جور و ستم که شیخ بر ملت کرد
 گفتست ز بس دروغ دیگر مردم

چون شیخ بُود احمق و اوهام پُرس
 هرّره که رُود رهش خورد بر بُن بست
 اندر دل مردمان هراس انگیزند
 ناگه به شبی به خانه ات می ریزند
 دارند کُتفر بخدا دیگر خلق
 بر گوی چه بوده ارمغانت بر خلق
 از بسکه زنا زاده بُود شیخ دغا
 فی الجمله تمام مردم ایران را
 بنگر که کلاه همه کس را برداشت
 آن بی پدری که جا سر منبر داشت
 جاکش پدارانِ عربِ وحشیه خر
 بر این وُلد زنای عمامه بسر
 آری همه می دوند اندر پی نان
 که گشته بَری خلق دگر از ایمان
 بر خلق سِتم کرد بسی این نامرد
 گشتند دگرز دین و مذهب دل سرد

نان از سر سفرها نهان می گردد
 بدبختیه مردمان عیان می گردد
 یک شیخ زنازاده نگوید که چرا
 اجناس بهر روز گران می گردد ؟
 عمامه نعلین و عبا هر کس داشت
 برداشت، چگونه خرمنش را بی کاشت
 اُستادِ زنا زادگی و طراریست
 عُمریست کلاه، بر سر خلق گذاشت
 روزی برسد که خلق غوغا بکنند
 بار دگر انقلاب بر پا بکنند
 ای شیخ کنند ریشه ات را از بُن
 خلقی که کُنون با تو مُدارا بکنند
 ای شیخ حُکومت دگر سر گردد
 روزی سروته بدان که مَنبر گردد
 دائم بخدا زمانه برکام تو نیست
 می ترس زمانی که وَرق بر گردد
 وقت است دگر که ریشه‌ی شیخ کنیم
 چون رَسم عرب گردن او را بزнім
 او دشمن دیرین وطن می باشد
 ما تشنهِ بخون دُشمنان وِطَنیم
 این شیخ زنازاده خود اَهرَمَن است
 او بوی تَعَفَنِ بدهد چون لَجَن است
 آندم که زند به سینه از بَهر حُسین
 در فکرشکم و یا که در فکر زن است
 زامنیت خلق شیخکان پرهیزند
 با عیش و نشات مردمان بَستیزند
 در خانه‌ی خود نشسته ای از دیوار
 ناگاه دَرون خانه ات می ریزند

مفتاح دوم

داده ست فریب شیخ، آنکس را که

گه گاه کند بر آسمان مُشت گره

دادی تو بسی توان به شیخان دغا

با حيله ترا فریب داده بخدا

پشت تریبون گفت به هر آنجمنی

اوهست بچشم خلق چون اهرمنی

آفسرده دلند مردمان در ایران

گشتست تمام مملکت گورستان

تا مُشت گُنی ز بهر شیخان به هوا

از احمقیت شیخ بخندد به خفا

هرکس که به نفع شیخ گوید سُخنی

او خائن به ملت و کشور باشد

امید به زندگی نه در پیر و جوان

در موزه و کوه و پارک و در دانشگاه

ای شیخ تو بار خویشتن را بستی
دانی زچه ویران شده ایران، زانکه
همت همه مردمان دگر باره کنند
ای شیخ زنازاده بدان روزی خلق
در کون خر مرده بُود مأوایت
صد اصغر قاتل انتظارت بکشد
دانی که چرا هماره خر غم دارد
یکسر همه شکوائیه‌ی او بر خالق
در درک خر و شیخ به یک میزنند
درفهم و شعور هر دوشان یکسانند
بر شیخ عجب شباهتی دارد خر
یک وجه تشابه عجیبی دارند
ای شیخ کثیف خانه ات ویران باد
همواره لبان دشمنانت خندان
این مجلسیان به گرد هم چو آیند
یا آنکه به هم بحث تجارت دارند

از چاه به چاه چونکه تو بر جستی
در پُست ریاست به وطن بنشتی
پایان حیات تو ستمکاره کنند
با حرص و غضب کون ترا پاره کنند
در قعر چه خلا یقیناً جایت
تا که رسد ای شیخ به دوزخ پایت
غمهای جهان را به همه دم دارد
این است که عمامه چرا کم دارد
زین روست همیشه مثل هم می مانند
دیرست که مردمان همه می دانند
در فهم نباشند ز یکدیگر سر
که گاه کنند هر دوتاشان عرعر
ای تخم زنا ، جای تو گورستان باد
همواره نصیب تو غم و حرمان باد
گوئی به پارک رفته تفریح کنند
یا آنکه به روی صند لیشان خوابند

افسوس وطن به دست دونان افتاد
 هر گس طلبید حق خود را از شیخ
 بیچاره وطن به دست شیخان افتاد
 از مرز بسی شمش و طلا رفت برون
 بحران به همه جا اثر از شیخان است
 آشوب بود به مصر و لبنان و عراق
 ریشه ز طوایف عرب دارد شیخ
 در ریشه‌اش آر گنی تجسس، بینی
 ای شیخ تو شیطانی و شیطان چو تو نیست
 درنده تر از تو نبود حیوانی
 هر جا که فساد است یقین از شیخ است
 مردم دگر از مذهب و دین برگشتند
 در کل جهان، مردم بی همتایم
 با داشتن غنی ترین معدنها
 هرگز نکند به مردمان او یاری
 شیخ است فقط در پی بی ناموسی
 سرمایه‌ی آن در کف شیخان افتاد
 بی محکمه یکراست به زندان افتاد
 دادند تمام ثروتش را بر باد
 با نام جدید صادرات فولاد
 خونریزی و کشتن هنر شیخان است
 آشوب همه زیر سر شیخان است
 دانند همه ذات جلب دارد شیخ
 یک مادر و صد پدر نصب دارد شیخ
 در شکل تو انسانی و انسان چو تو نیست
 ای شیخ تو حیوانی و حیوان چو تو نیست
 پیدایش فتنه در زمین از شیخ است
 برگشتن مردمان ز دین از شیخ است
 افسوس، اسیر حقه ملایم
 بدبخت ترین مردم دنیا ملایم
 دائم بود او به حيله و طراری
 از او بجز اینکار نیاید کاری

افتاد خزانه در کفِ شیخِ خرفت
 بس پوند و طلا رفت و به ترکیه رسید
 ای شیخ همه حقه‌ی و نیرنگ از توست
 جنگ است به لبنان و فلسطین و عراق
 سرمایه‌ی مان را همه شیخان بُردند
 هرکس که بشد مُعترض، او را شیخان
 شیخان نه فقط به کشور ما ریدند
 نا ریده نماند کشوری در دنیا
 ای شیخ چقدر اَحمق و نادانی
 داغی که به کون اسب و گاوان بزنند
 بر سفره‌ی اعراب نهادن نانت
 اظهار ندامت آر نکردی در حَبس
 مردم همه در عذاب و شیخان خوشحال
 شیخانِ حرامزاده در شادی و عیش
 تشخیص دهد خوب هر آنکس از بد
 آن نُخبه دانش که جوانیست فهیم

از خلقت این دُزد خدا ماند شِگفت
 زین واقعه را کسی به گردن نَگرفت
 در چشم جهانیان همه ننگ از توست
 پایان نَگرفته شدن جنگ، از توست
 در سوریه و عراق و لبنان بُردند
 بی محکمه یکراست بزدان بُردند
 بر تک تک کشور این عربها ریدند
 این بی پدران در همه دنیا ریدند
 کونی! وَلَدِ زنا مگر حیوانی!
 ای شیخ چرا زدی تو بر پیشانی؟
 کردند چو مُعترض شدی زندانت
 بی حکم بگیرند بناگه جانت
 بیش از سه دهه هنوز بر این مِوال
 مردم همه در فِلاکت و رنج و مَلال
 مُحکم زده بَرَبختِ خوش خویش لگد
 دَر بَند فِتاده که چرا میفهمد

حکام به خلق جز خیانت نگنند
 گفتند که آمدیم خدمت بکنیم
 روزی که به صف کشند شیخان یکسر
 شیخان همگی گناه خود اندازند
 از نیستی و فنا بهر جاست نشان
 در پارک و بروی کوه و در دانشگاه
 یک مشت الاغ و گاوِ عمامه به سر
 سر دسته‌شان که هست لاریجانی
 بشکسته بود دست و سرو خامه‌ی شیخ
 عمامه‌اش ، آتش بزید ای مردم
 در هیچ زمان کسی چنین جور ندید
 کشتند جوانان وطن را در بند
 بی جرم گناه مردمان را گشتند
 دیدیم به آمر شیخ ظالم، در شهر
 گفتا به خداوند شبی اهریمن
 برخویش قسم خورد خدا، گفت بلی
 دیرست به جز ظلم جنایت نکنند
 دیدیم که آمدند خدمت نکنند
 تا آنکه ببینند یکایک کیفر
 در روز جزا به گردن یکدیگر
 در هر گذری سنگ مزاریست عیان
 کشور شده جای جای آن گورستان
 هستند به روس و انگلستان نوکر
 باشد ز تمامشان خیانتگرتر
 آلوده به ننگ است دگر جامه‌ی شیخ
 زیرا که بُود فتنه در عمامه‌ی شیخ
 کردند سفید روی چنگیز و یزید
 نفرین خداوند به شیخان پلید
 در حبس اسیر ناتوان را کشتند
 با حرص و غضب پیر و جوان را کشتند
 در مکر و فسونگری کسی هست چو من؟
 اُستاد تو هست شیخ گندیده دهن

این شیخ حرامزاده از ره چو رسید
مردم همه اندر صف آرزاق ، اما
آرامش شیخ در نیاسودن ماست
دعوت به ره راست کند مردم را
از شیخ کثیف تر به دنیا کس نیست
سرمایه اش از مکتب قارون بگذشت
تا حال شده ز شیخ گندیده دهن
در تلویزیون و یا که اندر منبر
در کیسه بسی پول و طلا دارد شیخ
گر کل جهان دهند بر شیخ پلید
ای شیخ عذاب همه در آن دنیاست
بهر تو عذاب آخرت کافی نیست
هرگز منشین که شیخ کاری بکند
گر خلق طلب کرد، زاو حقش را
از بهر مقام هست مُلا حاضر
هرجا که بُود مهندس و دکتر و غیر

ارزاق خودش بدون صف رفت و خرید
یک شیخ کسی در صف آرزاق ندید
لطف و گرمش ز بهر ما رنج و بلاست
شیخی که به عمر خود نرفته ره راست
این تخم حرامزاده بد جانوریست
شیخی که به نان روضه خوانی می زیست
بیش از سه دهه کسی شنیدست سخن
یک نکته ی کار ساز از بهر وطن
سرمایه خود ز رنج ما دارد شیخ
بازهم هوس نان گدا دارد شیخ
مأوای گنهکار، تو دانی که کجاست
ای شیخ عذاب آخرت وا ویلاست
از بهر خدا به خلق یاری بکند
او یکسره خون خلق جاری بکند
امروز نشد هست فردا حاضر
شیخ است چو کیر خر در آنجا حاضر

گویند که گشتن هنر آمریکاست
 بدبختی مردم ز تورم را شیخ
 هر شیخ که در مسند قدرت باشد
 چندین زن صیغه ای و عقدی دارد
 تا شیخ زنا زاده به دنیا باشد
 درمجلس روضه این کثافت داند
 در جنگ بُود جهان ز بودت ای شیخ
 باشی تو خطرناک چنان مارمولک
 جز مردم ما مردم دنیا رُسوا
 اینطور که رهبر کثافت گوید
 شیخ آمد و از وطن دگر برکت رفت
 نفرین و بلا به مملکت روی نمود
 بر شیخ زنازاده‌ی جاکش لعنت
 یک روز نشد جنس به دُکان ماند
 هرکس که ثنای شیخ گوید، کونیست
 ای آنکه ره شیخ بیوی دانی
 هر ظلم در ایران اثر امریکاست
 گوید که همه زیر سر آمریکاست
 شک نیست که او صاحب مکنت باشد
 چون او همه شب در پی شهوت باشد
 بدبختی و ذلت همه پیدا باشد
 چندین زن بیوه اندر آنجا باشد
 بر خلق بگوچه بوده سودت ای شیخ
 سَمیست سراپای وجودت ای شیخ
 تعیین حکومت شده از سوی خدا
 فردوس برین بود همین کشور ما
 حق روی بگرداند و دگر رحمت رفت
 اقسام مریضی بشُد و صِحت رفت
 داده نَوسان به جنس در هر حالت
 در دولت شیخان بسر یک قیمت
 کام دل او هر که بجوید، کونیست
 هر کس که ره شیخ بیوید، کونیست

هر کس که مُطیع امر شیخان باشد
 روزی به سر دار رود، قطع یقین
 شیخان حرامزاده چون اهرمنند
 تنها به دو چیز دائماً فکر کنند
 پشت سر هم روز جزایند ردیف
 آماده نموده است خالق دوزخ
 ای شیخ تو خائنی و خود میدانی
 اندرپی زن به روز و شب می گردی
 آنکس که ره خلق ببندد شیخ است
 هرگز نبود مُفید بر مردم او
 شیخ است نماینده‌ی شیطان به زمین
 صد شکرو صد آفرین به شیخان زیرا
 اُفتاد بدست شیخ تا توپ و تفنگ
 از کیر من آموخته آن شیخ که گفت
 برهم زده شیخان زنازاده جهان
 شیخان زپی صلح جهانی کوشند؟؟؟

یا که سُخنش به مدح آنان باشد
 چون خائن به مردم و ایران باشد
 چون مُفت خورند همچنان گرگدند
 یا فکر شکم و یا که در فکر زُند
 آنانکه مُقدسند و پاکند و عَفیف
 تنها ز برای همه شیخان کثیف
 داری تو بسر سیاستِ شیطانی
 دائم چو تو هستی پی شهوت رانی
 آنکس که بُود کثافت و بد شیخ است
 آن خرکه بردبار به از صد شیخ است
 در کُل جهان چو او کسی نیست کَعین
 کردند ز بیخ و بُن دگر ریشه‌ی دین
 این موش حرامزاده شد همچو پلنگ
 شیخان همه راست قامتاند به جَنگ
 با صلح به کینند تماماً شیخان
 با گفتن هی مرگ براین، مرگ بر آن

شیخان همه بی سواد و نادان و خرنند	شیخان همه تُخَمِ عَرَبِ بی پدرند
بر شیخ دو صَد دُرود که باعث شد	بر ذات کثیف او همه پی ببرند
از سال هزار و سیصد و پنجا هفت	دادند بیاد مَنعِ گاز و نفت
پولی که بشد حاصل آنها، یکراست	در جیب گشاد شیخ طرار برفت
شیخان حرامزاده تخم عربند	مکار و دروغگو و دزد و جلبند
یک ذره برایشان مُهم نیست که نیست	مردم همه در رنج و عذاب و تعبند
آندر نظر شیخ خدا دارد ریش	تکمیل به حوزه کرده اودانش خویش
عَمامه و نعلین و عبا هم دارد	در واقع خدا هست به ایشان هم کیش

مفتاح سوم

شادی و نشاطِ مردمانِ غم گشته	هر سال اُمیدِ زندگی کم گشته
آن قامتِ رعناى جوان خم گشته	آزشيخ زبس رسیده آفون به جوان
گشتار شد آنجا و بیامد خبرش	کهریزک و زندان سراسر خطرش
دیدیم که کرده‌اند گسترده ترش	گفتند که تعطیل شده آن زندان
دستور که از بعد تجاوز گشتن	کهریزک و زندان و تجاوز کردن
در خاک سپرده‌اند بی غسل و کفن	آجسداد جوانان وطن در دل شب
یاری گر سازمان منفور حماس	ای مرگ براین دولتِ بی اصل و اساس
مشکل زحجاب، است و تنگی لباس	گویند که مشکلات حل گشته، فقط
زان بعد بیلعد او به ذکر صلوات	چاپد همه را به حیلۀى خمس و ذکات
این شیخ زنازاده به صندوق صدقات	کس دیده که تا کنون که اندازد پول
اومی خورد این خمس و ذکات چو نبات	ای آنکه به شیخ می دهی خمس و ذکات
این شیخ بود سر آمد حیوانات	اوهست درنده تر ز کفتار و ز گرگ

از جور و جفای شیخ مردم به عذاب
 کردست به شیشه خون مردم را شیخ
 این شیخ زنازاده خود شیطان است
 آنکس که جلوتر ز همه در مسجد
 عمریست که خون خلق را می نوشد
 این شیخ حرامزاده ایرانی نیست
 روزیکه بساط شیخ برچیده شود
 داند که کنند پاره مردم کونش
 در حيله و فن، هست چنان اهریمن
 باید که ز بالا نگرد مردم را
 هر فتنه یقین به زیر عمامه‌ی اوست
 در جمع نشستن، به بلندی را شیخ
 شیخان حرامزاده حیل سازند
 کا، گ، ب و موساد، و سیا باید لنگ
 روزی بخوری ز خلق ای شیخ شکست
 شادی مکن ای شیخ به ایام خوش
 شیخان همه در حيله و مردم در خواب
 تا آنکه بنوشد به خفا جای شراب
 این آدمک ساده خود شیطان است
 خم گشته به سجاده خود شیطان است
 او جامه‌ی تازیان دون را پوشد
 زین روست که بر فهای ایران کوشد
 بر چفیه و عمامه‌ی او ریده شود
 در کوچه و بازار اگر دیده شود
 تنها بود او بر بشریت دشمن
 این شیخ حرامزاده هنگام سخن
 آندر نظرش خواری مردم، نیکوست
 چون صیغه نمودن زنان دارد دوست
 با خلق همی به حيله می پردازند
 آندر جلوی شیخ دغا اندازند
 این عاقبت و نهایت کار تو هست
 ایام پریشانی تو در راه است

بر شیخ زناراده شرف دارد سگ
 کی گفته سگ و شیخ همانند هَمند
 او هست ز اَحْمَقِیه مردم خُرسند
 چون گله‌ی بُز نگه ز مَنبر دارد
 غیر از شکم و زن نَکند فِکر دِگر
 غافل بُود او که خلق روزی بِکِشند
 با اُصلح و صفا شیخ بُود بر سر کین
 در روی زمین اُصلح پدیدار شود
 به گفته‌ی شیخ بی پدر ، روز جزا
 ای شیعه بگو بپای چپ، یا با راست
 دیگر نَخورند مردمان اَفسونت
 ای شیخ زمانی بِرسد پاره کنند
 ای شیخ، توریده ای براین دشت فراخ
 تو قَدر مُحَبّت نَشناسی، چون گاو
 این شیخ گمان مَبر که انسان باشد
 او بی خبر از فطرت انسانی است
 از حیلہ گری همیشه بیزارد سگ
 اندیشه بَکُن، مگر که مَکارد، سگ...؟
 شیطان کَبُود به حیلہ او را مانند
 شیخی که جَماعتی به گردش جَمعند
 این شیخ حرامزاده‌ی بد گوهر
 هم مادرو خواهر و زنش را بَر، خر
 به ذات خدا قسم که او هست چُنین
 روزی که شود پاک وجودش ز، زمین
 دارنده‌ی کائنات پُرسد از ما ؟؟
 وارد شده ای چگونه در بیت خلا...؟
 روزی بشود حلال گردد خونت
 مردم به غضب بر سرمبرکونت
 دادی تو نشان بر همه‌ی خلق بیلاخ
 خوردی علف ما و زدی برما، شاخ
 حیوان صفتی به ذات شیخان باشد
 بر خلق یقین گشته که حیوان باشد

تنها شنویم حَرَفِ باطل از شیخ
 یک جمله نبینی که ز دانش باشد
 از نور بَرَدِ خلق بسوی ظلمات
 گوید که شود حلال روزیت اگر
 آنکس که بُود شیخ یقیناً یابوست
 اوباعثِ فسق است و فساد است و فجور
 در کشور ما مقدسین چون گاوند
 یکسر همه بی سواد و احمق باشند
 این شیخ زنازاده ز شیطان بتراست
 شیخی که شدست آیتُ الله بر خلق
 شیخان همه از روز جزا بی خبرند
 دانی که چرا خورند اموال از خلق
 شیخان حرامزاده دزدند و دغل
 سرمنشأ مشکلات ما از شیخ است
 با کارگریه هست و دستش چو حریر
 آخوند ندارد بخدا دست بده
 پرهیز کند آدم عاقل از شیخ
 آندر کُتب حل مسائل از شیخ
 این شیخ کثافتِ لجن این بد ذات
 که سَهَمِ امام دهی و خمس و ذکات
 بد ذات و حرامزاده و شیطان خوست
 هر فتنه و آشوب بزیر سر اوست
 آیات عظامِ مُسلمین چون گاوند
 فی الجمله مُبلغان دین چون گاوند
 پندی که دهد به خلق قطعاً ضرراست
 معلوم شده که از همه دزد تراست
 از خشم خدا و ز بلا بی خبرند
 این صد پدران چون ز، خدا بی خبرند
 خوردند همه مال وطن را چو عسل
 بدبختی ما را ، همه هستند علل
 هر چند خورد هیچ نمی گردد سیر
 دارند تمامشان فقط دست بگیر

بلعنده و سَمی تو بسان ماری
در این سه بسی خصلت وافر داری
پُر فتنه بُود وطن از این بی ناموس
در فہم چُنان گاو بُود این دیوس(ث)
سرہای دوتایشان به یک آخور ہست
بازار وی از شیخ بسی گرمترست
دیده نشده به دوش بیلی دارد
این شیخ مگر جسم علیلی دارد؟؟؟
دیرست کہ مردم، چه کشیدند از تو
کار دگری خلق ندیدند از تو
جائیکہ تویی ہست خطر در آ نجا
ہر جا کہ روی رفت دگر در آنجا
نہ آنکہ بسر کوبد و نہ گریہ کند
زنجیر زند یا کہ علامت بکشد؟؟؟
این جانی بی شرم و حیا می خندد
از احمقیہ ما بہ خفا می خندد

در حیلہ گری تو روبہ مکاری
ای شیخ چوخفاش خوری خون ازخلق
بگرفته شد آرامش مردم افسوس
چون شیخ نباشد بہ جہان کس کُودن
از شیخ حرامزادہ تر مداحست
درمعرکہ گیری بہ مُحرم بہ یقین
نہ کار بلد ہست و نہ شغلی دارد
ہرگز نرود بہ خدمتِ سربازی
جُز حرف دروغ نشیندند از تو
ای شیخ بجُزگشتن و زندان کردن
ہرجا کہ رَوی ہست ضرردر آنجا
از بوی کَعفنت نشاید ای شیخ
نہ گِل بہ تنش مالد و نہ جامہ دَرَد
دیده شدہ شیخی بہ محرم مردم ؟
این شیخ زنازادہ بما می خندد
چون می دہد او فریب، مارا، بی شک

ای شیخ بروی خلق در می بندی
 در حیلہ گری بین همه خلق جهان
 بر قصد هلاک شیخ ازجا خیزم
 گر، دست دهد خون هزاران مُلا
 در جیبِ بلادِ عربی پول وطن
 انصاف دَهِید مردمان دُشمن ما
 بی کاره و کون گشاد این شیخ دغا ست
 هر کس نَکُند کار نگیرد مُزدی
 چون او بُود به کون گشادی بَشری
 این شیخ به عُمر خود نکردست بُلند
 ای شیخ دروغ دررگ و ریشه توس ت
 اغفال کنی به نام حق مردم را
 بی آبی و خشکی و بلا روی نمود
 در کشور صاحب زمان بر گو شیخ
 عمامه و صاحب عبا خواهد سوخت
 ای شیخ نیاید ازدها در بر تو
 هر دم تو به حیلہ کاری و ترفندی
 ای شیخ زنازاده تو بی ماندی
 خواهم که ز، دار شیخکان آویزم
 با حرص و غضب بر سرمبر ریزم
 با خواهش و التماس شیخان کردن
 غرب است ویا که شیخ خائن دشمن
 در این صفت ، او یگانه و بی همتا ست
 جُز شیخ زنا زاده که مُزدش سرجاست
 تنهاست به جامعه وجودش ضرری
 سنگین تراز آفتابه چیز دگری
 ویران شدن وطن در اندیشه توس ت
 اغفال و فریب مردمان پیشه تست
 از فیض دعای علما روی نمود
 این گونه شقاوتی چرا روی نمود
 در آتش دوزخ خدا خواهد سوخت
 اندر، ته دوزخ ، ازدها خواهد سوخت

ای شیخ زدی لاف تو ازروز نخست
 خواهی که خدا را بفریبی جاکش
 دزدان وطن جمله ملایانند
 نابرده ز بوی آدمیت هستند
 آخر بخوری ز مردمان تو دهنی
 روزی برسد زترس کونت ای شیخ
 شیخان همگی دروغ گویند و کثیف
 از مُفت خوری بسان گاوند یکی
 مأمور خداست شیخ پاکیزه سرشت
 اندر سر منبرش بهر جور که هست
 هر جا که روی بانگ خطر می آید
 ای شیخ به هر جا که بُود آتش جنگ
 مردم همه بیکار و تو یا شاه و وزیر
 ای شیخ تعجب مکن آر، جای کباب
 گفتند که انقلاب ما در دنیا
 دیدیم بجای نور گه بود که چون
 از بهر وطن نکرده ای کار دُرست
 با لکه ی مُهری که به پیشانی توست؟؟؟
 شیخان همگی چودرد بی درمانند
 یکسر همه شان ز بیخ و بُن حیوانند
 حتماً شود اینکار زمانی شدنی
 یکباره سه تیغ ریش خود را بزنی
 هستند اگر چه آیت الله شریف
 گاهی بمیان شان بود زار و نحیف
 حقست اگر هر آنچه او گفت ونوشت
 خواهد همه ی خلق رساند به بهشت
 هر جا که تویی فتنه و شر می آید
 والله که از گور تو در می آید
 تو بره کباب می خوری خلق پنیر
 روزی به درون دهنت آید کیر
 چون نور بپاشید به تاریکیها
 یکسر بگرفت گه همه دنیا را

ای شیخ همی به خلق در ترفندی
ابلیس حرامزاده را ماندی

گریان سر منبر بکنی مردم را
پنهان تو به اشک مردمان می خندی

با شیخ بهشت چون جهنم گردد
سرتاسر نظمش همه درهم گردد

یا رب به بهشت چو رود شیخ بدان
عیش همه در خلدبرین غم گردد

هر جا که بُود رنگ وریا ملا هست
آشوب و گرانی و بلا بر پا هست

گر بوی تعفن ز بهشت آید..... شیخ
ای شیخ ستمهای تو بی پایان است

کردی تو گران تمام کالاها را
خالق ز چنین کار تو در حیران است

ای شیخ گرفته ای زمردم نان را
جزمرگ که بهر مردمان ارزان است

ویرانه تو کرده ای وطن را - آباد
در سفره‌ی اعراب نهادی آن را

گر دیر به امرشیخ تو گویی چشم
با پول وطن نموده ای لبنان را

در کار و امور مملکت داری شیخ
بینی تو از این کثافت احمق خشم

یاران چه نشستید وطن برگا رفت
کارش همه تُخمی بُود و حرفش پشم

آثار کهن را همه برگا دادند
از حیل‌ی شیخ راهزن برگا رفت

شیخانِ حرامزاده حیلت ، سازند
ای داد که آثار کهن برگا رفت

چنگیز و سکندرو نرون باید لُنگ
بی بال ، بسان باز، در پروازند

درمَحضر شیخِ بی پدر اندازند

از دانش ما شیخ دغا می ترسد
 خواهد نشویم آگه از پوچی او
 خواهند که مردم همه گریان باشند
 آورده بلایی به سر مردم شیخ
 بگریزاز آنکه داشت بر دوشش دلق
 از بعدِ ظهورِ دینِ اسلام هنوز
 عمریست که شیخست در این اندیشه
 از اول انقلاب شیخان کردند
 هر گاه که بحران به وطن گشت پدید
 در دزدی میلیاردی دولت گفت
 شیخ آمد و صاحب بسی میکت شد
 جالب بود ، این دولتیان، بی خبرند؟!
 در رأس امور شیخ مسند دارد
 گر خلق کنند اعتراضی بر شیخ
 از گریه‌ی خلق شیخ خندان باشد
 بعد از سه دهه هنوز او بی دعوت
 باور بکنید بخدا می ترسد
 زین روی ز آگاهی ما می ترسد
 در کار معاش، همه حیران باشند
 تا آنکه همه دوان پی نان باشند
 عمریست که او فشرده مردم را خلق
 با نام خدا شیخ خورد خون از خلق
 خواهد بکند هستی ما از ریشه
 خون همه را چه بی گنه در شیشه
 بر خلق ، پیام رهبری زود رسید
 رهبر، که دگر قضیه را کش ندهید
 گنجینه‌ی ما بُرد ، بهر قیمت شد
 هربار که اختلاس در دولت شد؟؟؟
 خویشان خودش ، بکارها بگمارد
 بر روی گِلوی خلق پا بگذارد
 از خنده‌ی خلق شیخ گریان باشد
 اندر سر خوان خلق مهمان باشد

بنهاده کُلاه سَر دارا و یتیم
 بعد آرسه دَهِه چَپاول و غارتِ خلق
 ای داد، ز خوان، نان گِدا را بُردند
 بر جُمله‌ی خلق دَرَد را بَخشیدند
 دادند به خلق رَه دُزدی را یاد
 از بَهر بَقای خویشتن شیخ پَلید
 هَرگز دِل شیخ بَهر مَرَدُم نَطپید
 شد حَبَس، زد آنکس چو دَم از آزادی
 از مُعترضان پُر شده دیگر زندان
 هر کس که ز بدبختی مردم گوید
 بگرفت ز سفره های مردم نان را
 خود گشت ز سرمایهِی مردم قارون
 آنکس که مُرید و یارشِیخان گردد
 سودی ندهد دگر پشیمانی او
 هَر فتنه و شَر ز شیخ آید بیرون
 هر جا که بُود آتش جنگی به جهان
 شیخان حَرامزده با نام گَریم
 گویند کِه ما آمین مَرَدُم باشیم
 از خانه‌ی مَرَدمان صَفا را بُردند
 بر چَشم بَهِم زدن دَوا را بُردند
 شیخان حَرامزاده‌ی بی بُنیاد
 کَر دست جَوانان وَطَن را مُعتاد
 او مُعترضین خویش، در بند کشید
 این آست دِمُکراسی شیخان پَلید
 یکسر هَمشان به حُکم رَهِبر زندان
 بی مَحکمه یِکراست رَود در زندان
 این شیخ زنا زاده‌ی مادر بَخطا
 نیمی ز جماعت وَطَن گشته گدا
 روزی برسد سَخت پشیمان گردد
 روزیکه وَطَن یکسره ویران گردد
 دائم بود او به خلق در مَکر و فُسون
 باشد به یقین زیر سر این مَلعون

ای هموطن عزیز ای ایرانی	بُردند خزانه‌ی وطن پنهانی
سردسته‌ی دُزدان وطن ای مردم	هستند برادران لاریجانی
روی سُخنم به نوکران عُلماست	براهل سخن ویا به بعضی شعراست
هر کس که کند مَدح به شیخ و ملا	او خائن به تک تکِ ایرانیهاست
ای آنکه مُرید شیخ خائن هستی	از خلق جدا شدی به او پیوستی
بینی تو خیانت و ستمهایش را	افسوس که چشم بر حقیقت بستی
کفتار صِفَت به دور مردم گردد	این شیخ که تا خلق بیکباره دَرَد
در راه بدون سَد چو بیند مردم	راحت بروند ، می کند آن ره سَد
این شیخ حرامزاده‌ی بد گوهر	خواهد نرسد به مردمان هیچ خبر
اینترنت و مه‌واره و این تلوزیون	می‌کند ز بیخ و بُن توان داشت اگر
از بَهر ثواب گردن شیخ بزَن	در قعر چَه خلا تنش را آفکن
از شیخ حرامزاده بُگریز که او	گرگیست که کرده جامه‌ی میش به تن
بر شیخ کثیف خوی حیوان لعنت	بر این وَلَدِ زنای شیطان لعنت
افسوس نموده او وطن را ویران	بر آنکه وطن نموده ویران لعنت
شیخان حرامزاده همچون گاوند	در وهم و خُرافات تماماً دربند
شیخان همه بی خبر ز دانش، گر چه	هستند به فکر خویشان دانشمند

AVAYEBUF.com



مفتاح چهارم

ولیکن این جنایتها به تخمت	جنایتها بسی کردند شیخان
بزدان کشتن بابا به تخمت	امید بچه ها بابایشان بود
بشد بر پیر و بر بُرنا به تخمت	اگر در حبس کهریزک تجاوز
روان شد پول نفت ما به تخمت	به لبنان و عراق و تا فلسطین
خیانت، گرکه شد برما به تخمت	اگر که رأی مردم جابجا شد
حکومت گر که شد رسوا به تخمت	به ترکیه اگر پول طلا رفت
نباشد گر که نان آیا به تخمت؟	گران شد نان و گر در سفره هایی
جزا در محشر کبرا به تخمت	به محشر چون ندارد شیخ ایمان
به مردم آیت العظما به تخمت	دروغ آر گفت از بهر بقایش
حقیقت از صدا سیما به تخمت	اگر که مردمان هرگز نبینند
بیکباره کند حاشا به تخمت	رئیس دولت ار که حرف خود را
ز مصر آورد و آفریقا به تخمت	حکومت گر که مزدوران بسیار
وطن گر گشته پرغوغا به تخمت	ز بهر کشتن و سرکوب مردم
به تخمت حضرت آقا - به تخمت	اگر که مردمان در فقر و رنجند

AVAYEBUF.com

آن امیری که نیست مردم دار

بہتر از اوست گرگ مردم خوار

ملک الشعرا- بہار

مفتاح پنجم

خُرد و ویران وطن شد از شیخان

او یقین هست حیلہ گر ای خلق

صِحّت از بین رفت و آمد، دَرَد

جای ماشین ہمیشہ خر می راند

ہمہ آورده اند بعد از آن بَد

کہ خُمینی نبود ایرانی ؟؟؟؟

دیدہ اش را ز ہند بُگشادہ

نَسب و زادگاہ او ہند است

کین برادر چہ ہا ازو دیدہ ؟

ای دریغا وطن بشد ویران

آنکہ بر دوش خود دارد دَلق

ہرچہ آباد بود ویران کرد

بہر روزیش روضہ ہا می خواند

تا کہ شہ رفت و شیخ آمد

ہموطن ندانم کہ می دانی

طبق تاریخ این زنازادہ

آری ای خلق این حقیقت هست

داشت او برادری پَسندیدہ

او کتابی نوشت در این باب که خُمینست اندر آن به خطاب
وارث مُلک کیان نامش شرحی از او هست و اقوامش
زندگی نامه‌ی خُمینی را به حقیقت نوشت بی پروا

تا مگر که خدا در آن دنیا

بکند رَحِم بلکه بر آنها

AVAYEBUF.com

مفتاح ششم

در باب شیخانن فُسیلِ بی خرد مُفت خور

آیات عِظام گنج بی رنج بَرند آری که ز رنج دیگران گنج بَرند

شیخی که فزونتر ز همه دارد ریش بار گُنهش از همگان باشد بیش

آنکس که شُددست مرجع عالیقدر گرگیست که کردست بتن جامه‌ی میش

آیات عظام همگی حیلَه گرند هرگز تو گمان مبر که ایشان بشرند

گشتست یقین بر همه مردم شیخان بی شک همشان ز تخم صدها پدرند

آیات عظام همه خائن هستید دلهای شما ز بَهر مردم نطپید

برخلق رود ظلم و ستم ای عُلما ازچه همه لب بسته و خاموش شُدید

یک تن ز شما غم ز دل کس نَزْدود
فَتُوا، ره چاره‌ی همه مردم بود؟؟؟

یکسر همه یار رهبر قتالید
با دوز و کلک همیشه مالا مالید

جالب بُود اینکه خودشان می دانند
چون خر همشان به گل فرومی مانند

بر خلق وجودتان گُجا دارد سود
در دوره‌ی شه سِتم به مردم می شد

**

یک متر زبانتان، ز چه پس لالید
با حيله به خلق زندگانی بکُنید

**

آیات عظام همگی نادانند
پُرسید ز دانش آر، ز ایشان به یقین

AVAYEBUF.com

مفتاح هفتم

در باب طرفداران بی خبر از شیخان دزد قاتل

آن روز که بر مسند قدرت بنشست اوعهد وفای خود به مردم بشکست

از بهر خدا هموطنم آگه شو این شیخ حرامزاده گولت زده است

ای آنکه هوادار به شیخان باشی تو یاور دشمنان ایران باشی

ای هموطن عزیز من ، از این کار یک روز بدان سخت پشیمان باشی

قلب و دل شیخ بهر مردم نتپید خُفّاش صفت خون همه خلق مکید

از اول انقلاب جز دزدی و قتل از شیخ زنازاده کسی چیزی دید؟؟

بر مُگردهی مردم وطن شیخ نشست بعد از سه دهه هنوز بر جایش هست

ای یاور شیخان زنازاده بدان او، ثروت کشورت به غارت بُردست

AVAYEBUF.com

مفتاح هشتم

من آن کس را که بر منبر دهد پندار می گایم آخوند و جانی و دزد و شه غدار می گایم
 من آن کس را که از علم و هنر سر در نمی آرد ولیکن دائما دارد به آنها کار، می گایم
 از آن کس که به پیشانیش دارد مهر، بر مردم پس میز ریاست می کند گفتار، می گایم
 من آن قتال را که بر بقای خویشتن دیر یست به پا کرده است هرجا چوبهای دار، می گایم
 من آن کس که زند بر خلق آزاده بسی بهتان که می باشند اینان یار استکبار، می گایم
 من آن کس که عرب را میدهد ازخوان مردم نان بخلقش دشمن است و با عربها یار، می گایم
 من آن کس که بود غارتگر و اندر سخترانی بگوید هست از غارتگران بیزار، می گایم
 از آن خرداد رفته سالهای بیشمار اما من آن کس که مداوم می کند تکرار می گایم

من آنکس که مشخص نیست شغلش ، اما هست

وزیر و روضه خوان و کاسب بازار می گایم

باب دوم

خمینی

مفتاح نهم

بنیانگر انقلاب هندی زادست	تاریخ یقین گواه این مسئله هست
هرگز دل او برای ایران نطپید	زانکه بود اصل و نصبش گاوپرست
روزیکه نهاد پای خود بر ایران	کس روز خوشی ندید اندر ایران
جُز ذلت و بدبختی و ویران گشتن	بر خویش ندید چیز دیگر ایران
مردم همه گُل بدست و او دستش داس	پوشاند تن خلق، کفن جای لباس
بشنیده و نشنیده گرفت این مردم	چون گفت خمینی که ندارم احساس
در ماه چو تصویر خمینی افتاد	شیخان همه از حماقت مردم شاد
بر ریش همه خلق چنان خندیدند	شیخان حرامزاده‌ی بی بنیاد
بنهاد خمینی بسر خلق کُلاه	با عکس قیافه‌ی کریهش در ماه
در گور بهشت، به مُردمان گفت دروغ	ایراد سُخرانی او هست گواه

او داد فریب همه را چون شیطان	ایرادِ سُخنِ نمود در گورستان
مردم همه بهر یکدگر فاتحه خوان	با جنگِ نمود مُلکمان را ویران
بگرفته ز هر سوی وطن را در بر	بدبختی و ذلت و گرانی یکسر
بعد از سه دهه به وضع ایران بنگر	از احمقیش گشت وطن ویرانه
راه و روش تو، روش شیطانست	ای شیخ فریب خلق، بی وجدانست
بر خلق که آب و برقتان مجانست	در اول انقلاب گفتی به دروغ
می بود یقین خمینی بی وجدان	آنکس که نمود مملکت را ویران
می بود ز هند، کی بُود از ایران	اصل و نصبِ خمینی و طایفه اش
جلادِ حرامزاده ای بود پلید	او هیچ دلش برای کشور نطپید
تا پای کثافتش بر این خاک رسید	زد تیشه به ریشه ی جوانان وطن
یکسر همه ی نسل جوان را نابود	با آتش جنگ این زنازاده نمود
بر روح و روان او فرستند دُرود	هستند کسان غافلی با این حال
که کرد تمام مملکت را ویران	او بود چنان زلزله اندر ایران
بعد از سه دهه، هنوز هر پیر و جوان	مردم بکنند یکسره نفرینش

ویرانه زخود خواهی او گشت وطن	این تُخَمِ زنا بود خودِ آهریمن
از بهر بقای خود خمینی با جنگ	بر قامتِ مردانِ وطن کرد کفن
با حکمِ خمینی بی وجدان	در اول انقلاب در آبادان
آتش زده اند سینما رکشش را	بس مردم بی گناه بودند در آن
ای خلق بدانید خدا هست گواه	این هندی پست نامه اش هست سیاه
این بود جنایت خمینی اما	این واقعه انداخته شد، گردن شاه
گر هست جهنمی خمینی اکنون	گشتست به قعر آن یقیناً مدفون
هر لحظه عذاب او بگردد افزون	باید که بهر لحظه بگرید او خون
تاریخ برد نامِ خمینی با، ننگ	روزی که رسید او به ایران ز فرنگ
آباد نمود جمله گورستانها را	ویرانه نمود او وطن را با جنگ
شیخان همه اموال وطن دزدیدند	بر مسند قدرت چو که خود را دیدند
بر خیز خمینی و نگر یارانت	ز بعد تو خوش، بر انقلاب هم ریدند

بگرفت زدیدگان مردم او خواب

انداخت به دور گردن خلق طناب

بنمود مُخالفان خود را اِعدام

این حضرت صد پدرِ خُمینی به شتاب

آن رهبر بی شرف که بودست امام

در کار حرامزاده گی بود تمام

در اول انقلاب این هندی پست

می کرد مخالفان خود را اِعدام

آن بارگهی که گنبدش جنس طلاست

هرخشت از آن زخون صدمردم ماست

روزی برسد که مُستراحش بکنند

قبری که خُمینی دغا در آنجاست

بر کند زیخ و بُن دگر ریشه‌ی دین

کار دگری نکرد او بهتر از این

تاریخ وطن دگر نیند بر خویش

کشتارگری همچو خُمینی لعین

گفتار خُمینی بخدا چون گهر است

باید که به زرنوشت چون عین زراست

در باره‌ی اقتصاد از او پُرسیدند

او گفت که اِقتصاد از بهر خراست

می بود به مردمان خُمینی دُشمن

او بود به چشم خلق چون اهریمن

او گُشت جوانان وطن را با جنگ

خائن تر از او ندید تاریخ وطن

مفتاح دهم

AVAYEBUF.com

پیش از آنکه پا نهد ایران	ای زنان وطن ای مردان
اینچنین گفت در، هواپیما	رهبر بی پدر چه بی پروا
بعدِ سالها دوریش ز وطن	گفت احساس او ندارم من
بعد آن بلا و خونریزی	روزگار بدان غم انگیزی
سهم مردم ز آن همه ایثار	آخر این بود شیخ بد کردار؟
او چنین گفت در سُخرانی	که شود آب و برق مجانی
وعده های پوچ و واهی داد	خلقِ غافل از این رو شد شاد
شود ارزاق بعد از این ارزان	چو بیاید حکومت شیخان
گفت با ما عجب فریبانه	همه گردند صاحب خانه
وَه چه گویم که بر همه ملت	بگشودست او در ذلت
رهبر پست و حيله گر مُمتد	به دهان خلق جای دولت زد
لیک دیدیم ملت بدبخت	خورد گول وعده هایش سخت

به دروغ او فریبِ مردم داد بسر خلق او کُله بنهاد

بعدسی سال دُزدی و غارت همه شیخان شدند با مِکنت

ثروت ملی و درآمد نفت

همه در جیب شیخان رفت

شیخ جاکش به خلق کاری کرد که به خانه سرفکنده آید مرد

همه فکرش ز بهر نان باشد وز پی نان همی دوان باشد

از سحرگاه تا به آخر شب با دلی خون و به رنج و تعب

شب چو آید به خانه او بی نان نشود سیر دیگر از ایمان!؟

آنچه بیداد می کند همه جا هموطن هست دُزدی و فحشا

به اداره چو پا نهی رشوت باید از جان دهی تو بی زحمت

به خیابان کسانی می پویند نان خود در رُباله ها جویند

آنچه پیدا به هر خیابان است نقش پُررنگ از گدایان است

کودکان فقیر در هر جا در پیت می دوند بی پروا

این یکی فال حافظ اندر دست آن دگر در فروش آدامس ست

به بغل کرده طفل عریانی مادری ژنده پوشِ نالانی

رنج و حرمان و مشکل و سختی همه روز پشت هم بدبختی

نه کسی را به لب بُود خنده	نه امیدی دگر به آینده
عکس مُرده به هر خیابان است	یا که عکسی ز شیخِ شیطان است
همه را بد به یکدگر کردند	جور، شیخان به هر نفر کردند
هست شیطان شیخ بی ناموس	همه فتنه بُود از این دَیوس
همه‌ی خلق همدم رَنجند	همه شیخان دون پی گنجند
دشمن خنده شیخ می باشد	شادی و خنده را بداند بد
شده آیا که خلق خندانند	مردمان را فقط بگریانند
دزدی و قتل غارت از شیخ	بخدا هست حیل از شیخ
مشکلاتی که هست در کشور	باعثش هست غرب غارتگر؟!

آنکه داده جفا به ما تعلیم

آنکه ما را ز زندگی تحریم

کرده در اصل شیخ جاکش هست	ملت عُمری ز شیخ تحریمست
کرده عُمریست دزدی و غارت	بر تو ای شیخ لعنت و لعنت
سهم مردم ز ثروت کشور	هست چیزی ؟؟؟؟ شیخ غارتگر!

آوخ ای دوست شیخ بی بنیاد	کرده نسل جوانمان مُعتاد
داده ترویج دُزدی و حیل	هست هر جا نشانه‌ی ذلت
بسکه افیون به جامعه پَخشست	کمر جوان وطن بشکست
شیخ نسل جوان چنین خواهد	نه چو رستم ورا قرین خواهد
هر کجا جنگ در جهان بر پاست	همه از حیل‌ی شیخان خواست
بشنو ای شیخ گفته مردم!	بهتر از توست افعی و کژدم
گر چه وحشیست گرگ کوهستان	همه ترسند بی گمان از آن
هرگز از شیخ نیست وحشی تر	نیست بدتر ز شیخ جادوگر

در دل حبس قبل گشتن‌ها	بس تجاوز شدست بر زنها
تا زمانی که شیخ خواهد زیست	قسمت ما همیشه بد بختیست
شیخ جاکش به خلق یاری کرد؟؟	یا که اشک خلق را جاری کرد

هر که بر شیخ شد مُعترض یکراست

یا بزندان رفت یا در آن دُنیاست

مفتاح یازدهم

شیطان هندی

نامه من شرح خیانت بُود

شرح ستمکاری و حیلِت بُود

همچو فرشته به همه رُخ نمود	تُخم زنازاده همان دیو بود
بر سر خود داشت خمینی دوشاخ	داد نشان بر همه مردم بیلاخ
داد فریب او همه خلق را	ناجی مردم ز همان ابتدا
بر سر راهش همه گُل کاشتند	مردم غافل همه پنداشتند
دیو بُرون رفت و فرشته ورود	در بر ما کرده زجنت فرود
ناجی ملت بُود و بُت شکن	خُلد برینست پس از این وطن
کشورمان خُلد برین می شود	شَک بُود که به یقین می شود
بود همی دشمن مُستضعفین	کرد کفن بر تن مستضعفین
رهبر دون نان فقیران گرفت	نان فقیران ز سرخوان گرفت

از سر خوان بُرد دگر نانشان

تا که از این قوم نماند نشان

تکه نانی که به خوان داشتند

حق به گواه است همان داشتند

تخم زنا تکه نان را گرفت

ازهمشان تاب و توان را گرفت

پای کثیفش چو به ایران رسید

راحتی و امن ز دل ها رمید

پای کثیفش چو به کشور نهاد

گشت شروع دزدی و جرم و فساد

در رگ او خون وطن چون نبود

خلق از او گفته جالب شنود

بدو وُرودش به وطن خود بگفت

مات شد و ماند هر آنکس شِفت

گفت که احساس نباشد مرا

زان همه خلقی که زبهرش فدا

گفته راننده او جالب ست

چونکه خمینی پس ماشین نشست

خلق دوان در پی ماشین او

از بغل و پشت سر و روبرو

خلق پی مرکب او با شتاب

بود در آن حین خمینی بخواب

تُفو به ذات پدر و غیرتش

بود به تُخمش همه ملتش

تا که توانست همی وعده داد

مردم بدبخت از این روی شاد

گفت که آب و پس از آن برقِ تان

می شود ای خلق دگر رایگان

تا که توانا شد و قدرت گرفت

خلق از او گشت همی در شگفت

رهبر دیوانه ستمکاره بود	قاتل مرد و زن آزاده بود
عاشق خونریزی و کشتار بود	حیله گر و جانی و غدار بود
تا که توان داشت جوانان بگشت	در دل شب دردل زندان بگشت
چهره خونریز و غضبناک داشت	خوی پلیدانه چو ضحاک داشت
راحتی و امن به پایان رسید	موقع اعدام جوانان رسید
مرگ بیامد به وطن خانه کرد	شادی مردم همه شد رنج و درد
گشت علم در همه جا دارها	در همه جا دار همی شد پیا
گور هزاران نفر از مردمان	در دل زندان اوین شد نهان
خلق گمانش که ز سوی خدا	آمده این تخم زنا سوی ما
دید ز بس ملت احمق خرسست	جست سرگرده مردم نشست
تا که توانا شد و قدرت گرفت	ذلت و کین دامن ملت گرفت
خلق همه یکسره در اضطراب	دید دگر روز خوشی را بخواب؟
عکس وی افتاد چو در روی پول	پول وطن رفت بسوی نزل
خلق وطن را همه آواره کرد	پیر و جوان را همه بیچاره کرد

باعث ویرانی ایران بشُد	کشورمان یکسره ویران بشُد
هند بُود مأمن آن بی پدر	هر که در این رابطه حرف دگر
هرچه بگوید به غلط گفته است	خون ورگ وریشه اش از هند هست
هند بُود زادگه آن پلید	از رَه آن مُلک به ایران رسید
گفته تاریخ یقیناً گواست	حرف دگر بهر خمینی خطاست

تا که بر افراخته شد پرچمش	
درد وطن گشت به تخم چپش	
منشاء غارتگری و حيله بود	خلق ضرر دید از او جای سود
بود چو ابلیس یقین آن امام	تا که بیامد ز همه انتقام
یکسره بگرفت خمینی دون	گشت روان درهمه جا جوی خون

کند خمینی دغا گور خلق

تا به ابد او شده مَنفور خلق

گشت بسی مردم آزاده را	رهبر دَجال هم از ابتدا
گفت خمینی که بکرده است شاه	زندگی تک تک مردم تباه

داد در اول همه مردم فریب	بود خمینی دغا نانجیب
بر سر این خلق کلاهی گشاد	با سخن لاف خمینی نهاد
کس سخن راست از او کی شفت	بس سخن الف به مردم بگفت
رهبر دون کینه‌ی دیرینه داشت	با همه‌ی خلق بسی کینه داشت
حاکم غدار و دغا و پلید	دفتر تاریخ چنان او ندید
رهبر حيله گر مُزدور کرد	نسل جوان را همه در گور کرد
کرد تن نسل جوان او کفن	عهد شکن بود نه او بُت شکن
تا که بشد جنگ در آن هشت سال	گشت ز دستش همه افسرده حال

نسل جوان را همه در جبهه ها

داد چه بی رحم به دست فنا

با همه‌ی خلق به پیکار بود	جنگ طلب جانی و خونخوار بود
جنگ نمی خواست که گردد تمام	رهبر دیوانه تخم حرام
رفت بدنای دگر بی درنگ	هر که سخن راند ز پایان جنگ
زانکه همی بود لجوج و شرور	بود وی از صلح و مودت بدور
بهر وطن بود ضرر در ضرر	جنگ همی داشت به کشور ضرر
حيله گرو جانی و درنده خو	بود چو ابلیس زنازاده او
خلق از این فاجعه در اضطراب	شد وطن از احمقی او خراب

بُـمب اتم بود خمینیِ دون	کرد بنای وطن او واژگون
جمله خلاق شده در رنج و تاب	بود خمینی کثافت بخواب
آنکه بگفتند بُود بت شکن	بُـمب اتم بود ز بهر وطن
کند براه همهٔ خلق چاه	آنکه بری بود ز هر چه گناه
رهبر شیخان بخدا هیچ بود	بهر خلائق همه در پیچ بود
قوت همه خلق بشد با کُـپـن	وضع دگرگون بشد از بیخ و بُـن
هر که بشد مُـعـتـرـض از معشیت	کرد به درگاه خدا معصیت
زندگی اکثر مردم به صَف	بهر معیشت به عبث شد تلف
رهبر دون بود چنان حـرـمـله	تیر جفا زد به گلوی همه
رهبر ما بر همه جا رید و رفت	تُـخـم زنا سخت بگایید و رفت

مقبره اش هست کنون از طلا

می رسد آن روز که گردد خَـلَا

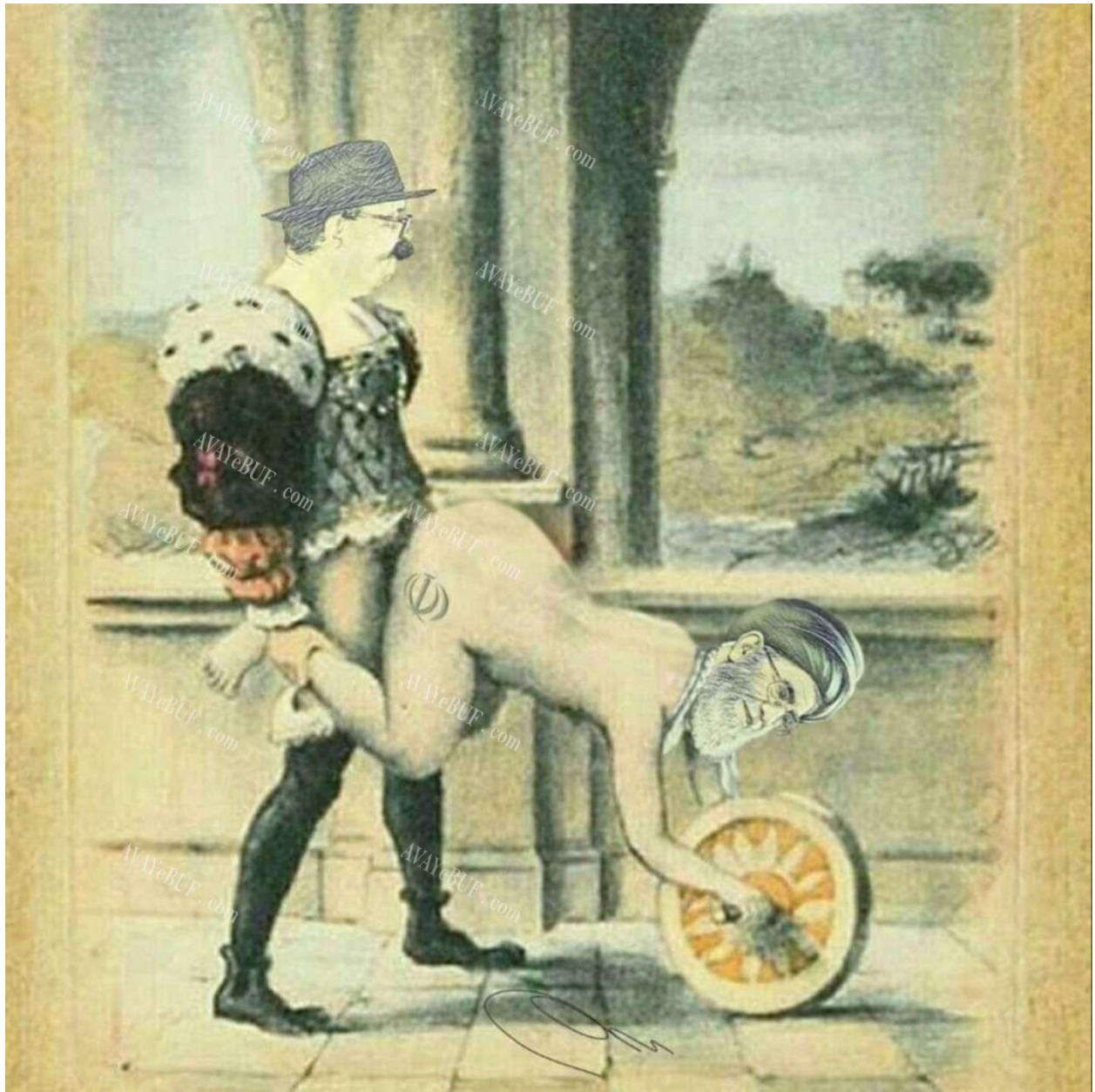
می شود و بوی تعفن از آن	پُر بشود یکسره اندر جهان
قعر چَه وِیل کنون جای او	تا به ابد مسکن و مأوای او
پُر بُود از گه دهنش آن جهان	تا به ابد قوت و غذایش همان

تا که خمینی دغا در گذشت

خائن به ملت ما در گذشت

خلق گمان کرد که راحت نفس باز کشد از ته دل زین سپس

بی پدر دیگری از ره رسید زود سر جای خمینی چپید



باب سوم خامنه ای

مفتاح دوازدهم

ریاست بدست کسانی خطاست

که از دستشان دستها بر خداست

سعدی شیرازی

آنکه خود را فقیه می خواند

باورش هست سرور دُنیاست

هدف او بی‌گمان اینست

به گمانش که چون مَلک باشد

حیله گر چو او درعالم نیست

داده ازدست او دگر عَقْلش

گشته دیوانه و نمی فهمد

احمقی گفت او فرزانه ست

لطف رهبر کجا شود پایان

پول مردم را به حیله بگرفتن

او بجان مُخلص عربها هست

در ستیز است با همه عالم

خویشتن را امام می داند

از زمین نیست ز عالم بالاست

که بگیرد همه جهان دردست

ز زمین نه که از فَلَک باشد

هست شیطان و او آدم نیست

رفته ای خلق او ز سرعقلش

رهبر انقلاب خوب از بد

او فرزانه نیست دیوانه ست

به عربهای وحشیه حیوان

به عربهای بی پدر دادن

به یقینم که او عرب زادست

گشته هر جا ز دست او بر هم

هر کجا بود مُلک اسلامی	مردمش رفت رو به ناکامی
زآنکه آشوب اندر آنجا کرد	اندر آن مُلک فتنه بر پا کرد
هر کجا بود ملتی آزاد	دید هستند مردمش دلشاد
اندر آن مُلک او دخالت کرد	او دخالت بهر حیلَت کرد
رفت و آنجا و اندکی چرخید	وقت برگشت رهبر آنجا رید
همه جا را کشید بر گه شیخ	زده بر هر کجا دگر گه شیخ
دل مردم شدست دیگر خون	باعش هست رهبر ملعون
تا که زندست رهبر ایران	نشود جنگ در جهان پایان
عاشق جنگ باشد و، گشتن	این زنازاده‌ی اهریمن
خویش را ناجی جهان داند	ز زمین نه از آسمان داند

تو وکیل جهان مگر هستی	تو بخلق خودت رسان دستی
تو اگر هُتر بسی داری	رو به خلق خودت بگن یاری
در فلسطین اگر که باشد جنگ	به تو ربطش کجا بُود الدنگ
تو نخواهی که باشد آرامش	اندر آن مُلک باشد آسایش
گر که اسرائیل ، کشور زوریست	بدتر از او به کُل دنیا نیست

بر فلسطینیان ستم کرده
گر که حق یقین به اعراب است
ز تو بهتر خدا نمی داند
نتواند خدا کند یکسان
جنگ ایران چو با عربها بود
اندر آن هشت سال ای رهبر
همه اعراب بی حیا بودند
تو کنون کون خود کنی پاره
بهر اعراب سینه ات چاک است
تو یقین ز تخم آنهایی
همه اعراب وحشی رهن
تشنه بر خون مردم مایند

کاخ مرمر چو هست مأوایت
ای که هستی به کاخ ای رهبر
زندگانی به کوخ می کردی

چه ستمها که در حرم کرده
پس خداوند گوئیا خواب است
باعث شر ... خدا نمی داند
ملک صهیون بخاک دریک آن؟
یک عرب در جهان با ما بود؟!
یک عرب بود برعجم یاور؟؟!!
همه بر علیه ما بودند
که عربها شدند آواره؟؟!
نتوانی کشی از آنها دست
که چنین پلید و رسوایی
طبق تاریخ بس بود روشن
در فرودگاه بچه می گایند

به میان بهشت شد جای
هست آن کاخ بی گمان مرمر
از چه بر کاخ روی آوردی

شاه اگر بد بود وبی شک هست	خانه‌ی شاه بی پدر خوبست!!!؟؟
خانه ات گر کنون ، خُرم هست	خانه ات آن جهان جهنم هست
تو که اکنون بخانه اش ، هستی	به سر جای شاه بنشستی
نام آن را تو بیت بنهادی	در زنازادگی تو استادی
شاه اگر بود ظالم و شیاد	به فقیران مَدَد گهی می داد
به فقیران مَدَد کجا دادی	تو کجا نان به یک گدا دادی؟؟؟
تو که نان فقیر بستاندی	کمر فقیر را بشکاندی
پول نفتِ مردم ایران	می شود صرف ملت لبنان
بعد سی سال این روش برجاست	این روش ز حضرت مولاست
هر طرفِ اختلاص در کشور	بی گمان هست بی خبر!؟ رهبر!؟
بانیِ این همه گرفتاری	این همه ذلالت و خواری
گر بدین روز بد شده کشور	باعثش هست یک نفر، رهبر
همچو صدام او سر انجامش	که در آخر کنند اعدامش



دوتیرآمد، به کون و به سرش خورد	خبر آمد که بن لادن دگر مُرد
زمان الفرار دولت توست	ز بعد او یقیناً نوبت توست
فقط باید ترا با کیر گُشتن	نمی‌باید ترا با تیر گُشتن
فقط با کیر خر، نه کیر دیگر	نه با کیر حسن یا کیر اصغر
ز بالاکن چرا داری تکلم	تو خود را گر همی دانی زمردم
در رَه پله را از پُشت بستی	ز ترس کون خود بالا نشستی
بیاید یکنفر از پله بالا	که تا ناگه ز جمعیت مبادا
فقط باید شود کون تو پاره	بقصد اینکه تنها راه چاره
بما گفتند که بر او تویی یار	کسی باشد بجایی گر گرفتار
به درد مردمان مرهم تو باشی	بما گفتند که رُستم تو باشی
به امنیّت رسانی جان ما را	گُشی با گُرز و نیزه اِژدها را
تو چون سفلیس و سوزاک و وبایی	ولی دیدیم که خود اِژدهایی
تو شیرینی به از قند و نباتی	بما گفتند تو راه نجاتی
تو سردمدار خونخواران دَهری	ولی دیدیم تو مانند زهری
عبا جای شِئل پوشیده ای تو	چنان زورو بسی کوشیده ای تو
همان مردی که شب با نام زورو	که می‌جنگی بسان دوندیاگو

رهاند هر کجایی که اسیر است	به زندان گر جوان یا آنکه پیر است
ولیکن تو خلاف او کنی کار	به مزدوران خود گفתי خبر دار
که رجایی که یک آزاده ای هست	بدستور تو در زندان اسیر است
نشان دادی همی یاری خود را	به مستضعف طرفداری خود را
ز بهر گشتن دشمن ... گرفتی	بدست خود صلاح بس شگفتی
کشیدی ناگهان شمشیر خود را	نشان دادی به مردم کیرخود را
بدانید ای هوا دارن مُلا	و یا ای همدم و یاران ملا
میان این زورو با آن زورو چیست	یقیناً این زورو چون آن زورو نیست
زورو اصلی اسیران می رهانید	زورو جَعَلی به زندان می چپانید

در باب بیداری اسلامی روباه پیر

مفتاح چهاردهم

با دشمنِ مِلّت تو یاری رهبر	بهر غمشان تو غمگساری رهبر
از بهر کمکِ به قدس و جنگِ اعراب	شب تا به سحر خواب نداری رهبر
این آتشِ فتنه ای که در کشورهاست	این بانگِ عزایی که بهرجا برپاست
آشوب و جنایتی که در منطقه هست	ای خلق همه زیر سر رهبر ماست
ای رهبر انقلاب بودست چُنین	بر جُمله‌ی مردمان ما گشته یقین
خرج همه بیداریِ اسلامیت	گشته‌ست ز سرمایه‌ی ایران تأمین
خَرَجی که مُکنی بجنگ در کشورها	گر یک دَهْمش رابدهی بر فُقرا
پیدا نشود دگر فقری به وطن	ای رهبر انقلاب غافل ز خدا
اِراثِ پدِرت هست مگرپول وطن	تقسیم کنی تو بر عربهای لجن
یک سوی دهی بسی به بشاراسد	یک سوی دگردهی تو بر شیخ حسن

جز آنکه بپا کنی همی فتنه و شر
در منطقه تو تاب نداری رهبر
نفعت چه بود ز جنگِ ای رهبر پست
این آتش فتنه همه از گور تو هست
هر سال به حج رفته زیارت بگنی
بر خلق خدا اگر که خدمت بگنی

هرگز تو نداری بخدا کار دگر
از بهر فروزان شدن آتش جنگ
بیداری اسلامی تو ننگِ تو است
ای تُخَم زنا بدان که مردم دانند
گویند شب و روز عبادت بگنی
در نزد خدا بسی بُود والاتر

مفتاح پانزدهم

خامنه ای ام الفساد

هیچ ندارد بخدا اعتقاد	«خامنه‌ای» عامل هر چه فساد
تخم زنا هست و بسی حيله گر	بود از آن رهبرِ اول بتر
خلق گمان کرد که ایران زمین	خُلد برینست دگر بعد از این
زندگی خلق به رنج و ملال	رفت وطن یکسره سوی زوال
او بسر خلق کُله می نهد	وعده‌ی واهی به همه می دهد
وعده‌ی واهیش به هر سال نو	خویش بداند که نیرزد به جو
عقل فقط خلق به یک سر بُود	عقل فقط در سر رهبر بُود
خلق در او مانده و در حیرتست	بسکه زنازاده و بی غیرت است
احمق و حيله گر و دیوانه است	لیک بگویند که فرزانه است

نه تو خردمند و نه فرزانه ای
ملت بیچاره به رنج و ملال
رنج خلائق همه بر خایه ش
رهبردون شهره به حيله گريست
وضعيت خلق اسفناك هست
بعد چهل سال به كشور نگر
چهره‌ی مردم بخدا درهم است
نيست نشانی دگر از امنيت
اکثر مردم به خدا خوانشان
حبس بشد آنکه از اين وضعيت
ملت بدبخت همی در عذاب
خلق دل خویش بتو بسته اند؟؟؟
با توام ای نایب صاحب زمان
خلق ترا یکسره نفرین کنند
عاشق گریانندن مردم تویی
بسکه به مردم تو ستم کرده ای

تو بخدا احمق و دیوانه ای
رهبر فرزانه بُود بی خیال
هست به فکرخود و سرمایه اش
او ز صفا و ز صداقت بريست
باعث آن رهبر سفاک هست
خلق همه زار و پریشان دگر
در سُخن خلق نشان غم است
هست خطرناك بسی وضعيت
هست تهی نایب صاحب زمان!
کرد شکایت ز چنین وضعيت
رهبر فرزانه‌ی ملت بخواب
از تو و از دولت تو خسته اند
باعث ننگی بخدا در جهان
یکسره نفرین ز سر کین کنند
در پی رنجاندن مردم تویی
شادی مردم همه غم کرده ای

بیش ز هشتاد و دو میلیون نفر
 بار گرانی که بدوش همه ست
 هست تُهی خلق دگر خوانشان
 یکسره در جیب گشاد تو رفت
 خلق قلیلی که به گِرد تواند
 گر که ترا کرده کسانی قبول
 آنکه ترا مرد خدا گفته است
 هر که زند سینه ز بهرت بدان
 هست یقین جیره خور خوان تو
 گر که کنی باز تو چشم خرد
 خائن به ملت و کشور بُود
 گشته ز جور تو همی در بدر
 در نظرت اندک و خیلی کم ست
 بُرده ای از سفره‌ی شان نانشان
 ثروت این مملکت و پول نفت
 رهبریت هست بر آنها پسند
 «خامنه ای» هست فقط بهر پول
 از نظر عقل وی آشفته است
 «خامنه ای» هست فقط بهر نان
 چونکه خورد از سرخوان نان تو
 هر که به فرمان تو گردن نهد
 زار و سر افکنده به محشر بُود

مفتاح شانزدهم

اینکه تویی رهبر مُستکبرین	بر همه کس گشته یقین ای لعین
گاه بُود شادی و گاهی غَمست	گر که به هر مُلک زد و خورد هست
صُلح و یا جنگ چرا می کنند	خویش بدانند چه ها می کنند
خالق از آن قوم دغا کینه داشت	از صَهیون گر که خدا کینه داشت
تا که بمانند ذلیل و خرفت	عقل و خرد از سرشان می گرفت
غصه و غم یکسره درد و بلا	زلزله و سیل زهر سو خدا
تا که عرب را ز تظلم رهد؟؟؟	خالق دُنیا نتواند دهد ؟؟؟
یا که نماینده ای از ایزدی؟؟	تو مگر از سوی خدا آمدی؟؟
خامنه ای گوش بکن کون گشادا!	ملت خود را ز چه بُردی ز یاد

بیل زنی گر که تو ای اهرمن

خیز و تو بر ملت خود کن مدد

یکسره در گُل جهان مُسلمین

هست به اسلام بسی فرقه ها

دیر زمانست که در کینه اند

تیر جفا یکسره بر هم زنند

بسکه خُرافاتی و بسکه خرنند

هیچ ندارند به هم اعتقاد

جنگ چرانست به قوم یهود؟؟؟

از چه بهم کینه ندارند هیچ

فِتنه بهر جا که بُود در جهان

عاشق خونریزی و بلوا و شر

دیکتا توری شیوه و کار تو هست

اسم تو در صدر جنایتگران

عقل و خرد بود تو را گر بسر

عامل هر فِتنه دنیا تویی

آیه ۱۰۰ س ۱۰۰ م ۱۰۰

رو به درکون خودت بیل زن

تا مگر از رنج و تألم رهد

از چه بهم بر سر جنگند و کین

جاهل و درمانده و از هم جدا

از چه بهم دشمن دیرینه اند

در همه جا ریشه‌ی هم را کنند

دشمن هم قاتل یکدیگرند

یکسره هستند همی در فساد

چون همه هستند ز یک تار و پود

کینه‌ی دیرینه ندارند هیچ

از تو در آن هست یقیناً نشان

خلق جهانست ز تو در خطر

زانکه تویی جانی و قدرت پرست

ثب بتاریخ بُود بی گمان

خلق نمی گشت چنین در بدر

نقشه کش جنگ بهر جا تویی

فتنه گری گر که بهر جا بُود

خلق ز تو هیچ ندیدی ضرر	گر که خدا بود ترا در نظر
سَمْبُل جنگی بخدا در جهان	دشمن صلحی و صفا درجهان
فتنه بهر مُلک نهان از توهست	جنگ بهر جای جهان از تو هست
هیچ نباشد ز تو درنده تر	گرگ بیابان که دراند بشر
مام و پسر دُخت و پدر عاصیند	خلق ز دست تو دگر عاصیند
تو همه را جان هم انداختی	کار همه خلق خدا ساختی
مُشکلشان از تو بُود بی حساب	مردم کشور ز تو در رنج و تاب
خلق بدانند که شیطان تویی	دیو ستمکارهی دوران تویی
به ز تو گویند که کژدم بُود	طبق نظر سنجی مردم بُود
تا به ابد خلق کند لعنتت	چون نکنی رَحِم تو بر مِلّت
کیر بروح پدرت میرغضب	خائن به ملتی ای زن جلب
آتش جنگ از تو بُود شعله ور	عاشق خونریزی و جنگ و شرّ
ظلم به مردم بخدا خوب نیست	خامنه ای جو رو جفا خوب نیست
بی خردی تو برون شد ز حد	قدرت و مال از تو گرفته خرد
وارهی از رنج و عذاب خدا	گر که تو خواهی که بروز جزا
خیزو زجان گن تو به ملت مدد	گوش بکن تا که نگشتی جسد

ای که تویی شهره به روباه پیر
دین و سیاست چو بشد توامان
این سخن از عهد کهن یادگار
مرد سیاست زدیانت بریست
حیله گری چون به سیاست بُود
زانکه دیانت ز سیاست جداست
مرد سیاست بزند لافها
دشمن مردم شده ای لاف زن
خوش بُود گر چه ترا این سخن
خامنه ای پنبه ز گوشت درآر
گفته‌ی من بر تو نداد اثر
احمق خر فکر عقوبت بکن
خامنه ای هیچ نکرده وفا
عاقبت کار همه مُردنست
آخرسر هرچه امام و رُسل
مُهلِت هر بنده بدنیا کمست

خامنه ای از سُخنم پند گیر
فاتحه‌ی مذهب دین را بخوان
هست، توای خامنه ای گوش دار
زانکه سیاست همه حیله گریست
دور سیاست ز دیانت بُود
این دو بهم یکسره کاری خطاست
لاف زنان دور شوند از صفا
خامنه ای هست یقین این سخن
پیش از آنکه تو بپوشی کفن
هیچ حکومت بُود پایدار
سوره‌ی یاسین بُود و گوش خر
کار برای دل ملت بکن
بهره کسی چرخ فلک جز جفا
رخت به وادی دگر بُردنست
خامنه ای رفته زدنیاه به کُل
دل به جهان بنده‌ی عاقل نیست

کرده امامان همه منزل به خاک
 زان همه پیغمبر خُرد و کلان
 خامنه‌ای! آخر سر رفته اند
 تو نه امامی و نه پیغمبری
 این سُخن آرچه بُبود باورت
 دوره‌ی تو نیز پایان رسد
 دیر و یا زود رُوی از جهان
 خامنه ای بر تو بُود تاابد
 گوش بکن کز سِتمت آخرت
 روز جَزَا بنده‌ی شرمنده ای
 در دل دوزخ بخدا مأمُنت
 در دل دوزخ چو نهی تا که پا
 یار به تو افعی و دیوان شوند
 دست ز کشتار و جنایت بکش
 راضی از آن بنده خداوند بود
 اندک و کم هست دگر فُرصتت
 داده در آخر همشان دل به خاک
 با همه‌ی قدرت خود از جهان
 خواه و ناخواه دگر رفته اند
 تو نه از این قوم مُقدس تری
 مرگ بزودی برسد در بَرت
 لحظه‌ی جان دادن شیطان رسد
 ناله و نِفرین همه مردمان
 توشه‌ی راحت بُود ای بی خرد
 نیک بدان سخت بُود کِیفرت
 نزد خداوند سر افکنده ای
 آتش آن جامه و پیراهنت
 همدم کژدم شوی واژدها
 تا به ابد بهر تو مهمان شوند
 دست وفا بر سر ملت بکش
 خلق از آن بنده چو خُرسند بود
 خیز و بدست آر دل مِلتت



مفتاح هفدهم

ز جا خیزید و رهبر را بگائید	زن عمامه بر سر را بگائید
اگر که شیخ یاور هست بر خلق	سریعا شیخ یاور را بگائید
ستمها کرده بر ما شیخ ملعون	روید و آن ستمگر را بگائید
خیانت کرده بر کشور چهل سال	خیانتگر به کشور را بگائید
نه تنها باید آن منبر نشین را	هر آنکس ساخت منبر را بگائید
مکان گیرید آن دنیا به جنت	اگر شیخ ستمگر را بگائید
مظفر از مدد کاران شیخ است	مدد کرده مظفر را بگائید
اگر پشت مظفر اکبر آمد	ز روی خشم اکبر را بگائید

مفتاح هیجدهم

ای خامنه ای ز روضه خوانان بودی	اندر پی روضه در خیابان بودی
اندرپی یک لقمه‌ی نان یادت هست	در خانه‌ی این و خانه‌ی آن بودی؟
دائم تو کُلاه ، بر سرخُلق نهی	اندر نظر خلق بسی روسیهی
نزدیک به سی سال فقط بر مردم	هی وَعَدَه وهی وَعَدَه وهی وَعَدَه دهی

تو را ه ستیزه به جهان بُگزیدی	بیش از سه دهه نفع ، دراین ره دیدی؟
با عَرَبده جویی نشود کار دُرُست	ای خامنه ای کاش تو می فهمیدی
یک ذره اگر عقل بسر بود تو را	از فتنه و شر دگر حذر بود تو را
ای خامنه ای وطن گلستان می شد	گر که ز خداوند خبر بود تو را
ای خامنه ای نقش تو در کشور چیست	بر گوی زنازاده‌ی بدگو هر چیست
اموال وطن گشت چپو در این باب	همواره سکوت کردند ، رهبر چیست

دیگر به خزانه‌ی وطن پولی نیست

پُربود ز پول و لیک اکنون خالیست

تو کز همه چیز خبرداری گوی

که دزد خزانهای وطن رهبر کیست

خونست دگر خامنه ای در دل خلق	رنجست دگر ز زندگی حاصل خلق
دانی که کُجات مشکل خلق بُود	بر تُخم تو هست بخدا مشکل خلق
ای خامنه ای حيله گر و شیطانی	خلقی که برایشان سُخن می رانی
اندر دل خود بریششان می خندی	زانکه همشان را چو رمیه می دانی

زان روز که گشته ای به کشور تو امیر
مردم همه در پنجه‌ی فقرند اسیر
ای خامنه ای فقط خودت را عشقست
گور پدر مردم بدبخت فقیر

هر روز شود ز روز دیگر بدتر	باید که رسد به داد مردم رهبر ؟
بهتر ز همه خبر تو داری که بُود	بیکاری و فقر و جُرم اندر کشور

همواره تویی به مردمان در ترفند	کردی تو بسی مخالفانت در بند
ای خامنه ای شدی تو باعث مردم	اکثر دگر از مذهب و دین بر گردند

سرمایه‌ی خلق را نمودی تو چپو	***	سر دسته‌ی دزدان وطن باشی تو
حتی، برسد به خلق یک دانه‌ی جو		هرگز تونخواهی که ز اموال وطن
مردم همه را ذلیل کردی آخر	***	نابود نموده‌ای وطن را دیگر
روزی که بُود قبر سرایت رهبر		بدبختی و نکبت ز وطن خواهد رفت
والله که عقل خویش را داده زدست	***	با عقل و خرد خامنه‌ای بیگانست
می خورد چُنین کجا وطن بر بُن بست		گر بود به غیراین یقین در همراه
کردی همه را ز زندگانی دلسرد	***	باید که تو را چه خواند غیر از نامرد
این ور زَدَنَت نَخورد یکبارِ بدرد		بیش از سه دَهِه ور بزنی بر مردم
لطف و کرم شیخ بلای من و توست		سختی و مرارت از برای من و توست
امروز نگر که رهنمای من و توست		ابلیس عبا به دوش و عمامه به سر
از حرف دُرُوغ زدنت حاصل چیست		از نکته‌ی راست سُخنان تو بریست
چون هیچ صداقت به سُخنهايت نیست		باور نکنند همه مردم سُخت
بدبختی مردم وطن را دیگر		چشمان ضعیفِ تو نبیند رهبر
تا مشکل مردم نگری واضحتر		باید که تلسکوپ بزنی نه عینک

وضعیت مملکت توگویی عالیست
از مشکل خلق یا نداری تو خبر؟

اما همه جا نشانه‌ی بدبختیست
یا آنکه خبرداری و بر تُخمت نیست

روزی که حکومت تو پایان گیرد
امروز وطن اگرچه بی سامان است
آشوب جهان به زیر عمامه‌ی توست
از تک تک مردم وطن گر پُرسید

ایران عزیزمان ز نو جان گیرد
با مُردن تو دوباره سامان گیرد
این شیوه بُود بکارت از روز نُخست
گویند که این حرف بُود حرف دُرست

ای خامنه‌ای چون سرطانی به خدا
ویرانه کننده‌ای تو چون بمب اتم
گویند که رهبر وطن فرزانه ست

همواره خطر بهر جهانی به خدا
والله که تو بدتر از آنی به خدا
فرزانه نباشد بخدا دیوانه ست
تصدیق کنند با خرد بیگانه ست

از تک تک مردم وطن گر پُرسند
دیوانه اگر نبود هرگز کشور
دیوانه اگر نبود کی می گشتند

از سوی جهانیان نمی دید ضرر
اینگونه همه زار و پریشان مُضطرب

دیوانه اگر نبود این بی فرهنگ
دیوانه اگر نبود در منطقه هیچ

کی باختر بود چنین صحنه‌ی جنگ؟
بر گوش نمی رسید آوای تُفنگ

از بی خریدیه اوست که کشور ما
تنهاست میان همه‌ی کشورها
از بی خریدی اوست بعد از سه دهه
مردم همه در مُصیبت و رنج و بلا

ای خامنه‌ای، ز راه حیلِت برگرد
کم مانده دگر ز فُرصَتِ ای قتال
ای بی خبر از کار عَقوبت برگرد
أحمق ز رَه ظلم و جنانت برگرد

خواهند که دزدان وطن گر گیرند
شیخان حرامزاده را بعد از او
باید که در اول خود رَهِبر گیرند
باید که روند و تا به آخر گیرند
ذِکر همگان خامنه‌ای لعنت تُست
هر جا که بُود به منطقه آتش جنگ
آشوبگری در همه جا خِصِلت تُست
ای تخم حرامزاده از حیلِت تُست
در ور زدن مُفت نداری تو نظیر
ای خامنه‌ای ز رهبری دست بکش
بر نفع توهست زمن این پند پذیر
روپیشه‌ی روضه خوانیت از سر گیر

تو سَمبُل ویرانی و ماتم هستی
همواره دخالت بگنی در هر مُلک
مَرهَم تو نیی تو بخدا سَم هستی
ای خامنه‌ای حاکم عالم هستی؟؟

کام دل مردم عَرَب را جویی همواره ، رَه خلق عَرَب را پویی
یکبار شده به مُدت رَهبریت از مشکل مردمان ایران گویی؟

هرکس که حکومت بکند با ترفند بر کُلِ حکومتش خورد آخر گند
این عاقبت دیکتا توری می باشد یا کشته شود و یا که اُفتد در بند

ای خامنه ای گند زدی در دنیا مزدور گسیل کرده ای در هر جا
مردم به تظاهرات در سوریه آتش زده اند پرچم ایران را

آرامش و امنیت می آید به وطن ای خامنه ای به تن نمایی چو کفن
بی دَغَدَغِه هم وطن شود بار دگر هم سوریه و عراق و لبنان و یمن

امروز بُود ثروت تو بی پایان
هر روز بسی اضافه گردد بر آن
در خواب شبت خامنه ای می دیدی
نامت شده خریولترین فرد جهان؟

تودرس زنا زادگی از بَر کردی بیچاره همه مردم کشور کردی
یک مشت الاغ خایه مال بدبخت گفتند توئی امام و باور کردی

ای خامنه ای ترا دَلیرت کردند روباهی و با نِقاب شیرت کردند
گفتند تویی نایب بر حق امام ای احمق خر بدان که کیرت کردند

نابود شده وطن ز خود خواهی تو
در دوره‌ی رهبریتِ خود کردی
بدبختی خلق شده دیگر بی مَر
در این سه دهه سَخَن سرایی یکبار
دوران حکومت تو با فتنه گری
تو دُزدی و قاتلی و شیاد و دغا

ای خامنه ای بترس از حلقه دار
صدام که بود امپراتور عرب
حُکام ستمگر عاقبت افسردند
بن لادن و قزافی و صدام حسین

دادی تو تفنگ به همه مزدوران
هستند مخالفان تو در زندان

دائم به عقب رفت وطن جای جلو
سرمایه و ثروت وطن را تو چپو
هر روز بُود ز روز دیگر بدتر
گفتی تو سخن ز رنج مردم؟؟ رهبر!!
در این سه دهه خامنه ای شد سپری
دنیا به خدا ندیده چون تو بشری

بس کن دگر از جور و ستم ای، خونخوار
دیدی که چه آمد به سرش آخر کار؟؟
ای خامنه ای نگر چه با خود بردند
بنگر که چگونه اندر آخر مُردند؟

تا هر که سرافراخت بگیرندش جان
ای رهبر دزدان وطن بی وجدان!!

منفور همه کسان بُود خامنه ای
بر هیتلر و چنگیز و نرون سور زده

رأس همه مُفسدان بُود خامنه ای
سردسته ی قاتلان بُود خامنه ای

ایران بشود یکسره در شادی و شور
با لطف و عنایت خدا می آید
کس را نَبُود اُمید بر آینده
از بهر وطن خامنه ای می دانی

کس هیچ نبیند دگر از شیخان زور
روزی که رُود خامنه ای اندر گور
ویرانی و فقر، هست در آینده
تاریک و سیاه است، دگر آینده

باید که کشید زن آنکس بر خر
داده است خزانه ی وطن را بر باد

که کرده چُنین تمام مردم مُضطّر
آن کس نَبُود کسی به غیر از رهبر

تو حيله گر و کثافت و بد کاری
معنای سیاست، همه نیرنگ و دروغ
هر قتل و جنایتی که در زندان است
تاریخ ندیده همچو او مکاری

دیرِیست سر خلق کُله بُگذاری
ای خامنه ای عَجَب سیاست داری
با حُکم سریع رهبر شیخان است
این تخم زنازاده خودِ شیطان است

آنکس که نمودست وطن را ویران

بر خلق بُود یقین که باشد شیطان

بیداد وستمگری به کشور باشد

بس عاقبت شوم و غریبی دارد

فتنه گر هر جنگ جهان خامنه ایست

روی خوشی و آمن نبیند دُنیا

ای خامنه ای بدان اسد کشته شود

او آینه‌ی توست بدان همچون سگ

جز مرگ اسد راه ندارد دیگر

آخر بشود پاره یقیناً کونش

مَنفور همه مردم عالم باشی

ای خامنه ای بدان که در آن دنیا

مردم همه در مُصیبت ورنج و مَحَن

خودخواهی تو خامنه ای باعث شد

بیزار نموده همه را از ایمان

ای خامنه ای تویی بترس از یزدان

اینها همه از وجود رهبر باشد

هرحاکم کشور که ستمگر باشد

درفتنه گری به جنگ کس چون اونیست

تا زنده بُود جنگ به دنیا باقیست

این حاکم بی عقل و خِرَد کشته شود

یک روز به هر کجا رَوَد کشته شود

آخر بکشند زن او را بر خـ

فکری تو به حال کون خود کُن، رهبر!

بدتر بخدا ز این مُلَجَم باشی

در آتش سوزان جهنم باشی

ز آرامش خلق تو دگر حَرَف مَزَن

صد سال به قهقرا دگر رفت وطن

این خامنه ای سیاستش شیطان‌نست
ویرانه نموده است او ایران را
چون بمب اتم عامل هر ویرانیست
او باعث بدبختی هر ایرانیست

ای خامنه ای تخم زنا دیده گشا
به دولت لبنان و فلسطین دادی
مردم بدهند ز چه باید تاوان
ای رهبر انقلاب ای بی ناموس
نیمی ز جماعت وطن گشته گدا
سرمایه و پول ملت ایران را
تا چند دخالت بکنی ز آن سامان
ما را چه که جنگ باشد اندر لبنان

باخلق تو عهد خویش را بشکستی
جایی که به فکر مردم خود باشی
ای خامنه ای تو شر دوران هستی
همواره در اندیشه‌ی شهوت هستی

این رهبر فرزانه‌ی ما زن جلب است
از بسکه زند به سینه از بهر عَرَب
ای خامنه ای تا که ترا هست نفس
ماراچه که جنگ باشد اندرهرجا
سوریه و لبنان و فلسطین تاچند
هرکس بشود مُعترض از این بابت
ای خامنه ای تو ثروت ایران را
یا آنکه تو خرج جنگ سوریه کنی
این شیخ زنازاده که باشد رهبر
هر گز نبُود در شکمش رودهٔ راست

بدبختیه مردمان به تُخمت باشد
ای خامنه ای به سفرهٔ خلق اگر

روبا ه میان خلق او را لقب است
گشتست یقین رهبر ایران عَرَب است
خواهی که بجنگی بجهان با همه کس
جاکش تو به داد ملتِ خویش بَرَس
باید که ز خوان خلق ایران بخورند
یا کشته شود و یا که اُفتد در بند
پنهان ز همه چگونه دادی به فنا
تقدیم کنی یا به فلسطینی ها
سردسته‌ی دزدان بُوداین غارتگر
مردم مکنید سُخنانش باور

اجناس شده گران به تُخمت باشد
ازنان نبُود نشان به تُخمت باشد

همواره تویی به مردمان در ترفند

ای خامنه ای، نیک خودت میدانی

اما دگر اغوا و فریبت نخورند

ده درصد مردمان طرفدار تواند

شش درصد آن جماعتی مزدورند

روزی برسد که بنگری خامنه ای

باقی دگر سپاهی و مأمورند

این درصد کم بر تو دگر معذورند

محمود در اقتصاد کشور ریدی

یک بار فقط ریدن تو عالی بود

هرجا که گذشتی تو چنان خر ریدی

آن بار که بر هیکل رهبر ریدی

این چرخ به کام تو بگردد تا چند

روزی بخوری زمین تو از اوج مقام

تا کی مانی تو اینچنین قدرتمند

دیگر نتوانی شوی از جای بلند

آنکس که نموده ای تواورا تائید

خوش حال ز آنیم که این بی ناموس

ای خامنه ای خلق زدستش چه کشید

در آخر کار به سراپای تو رید

روزی برسد که خلق غوغا بکنند

ای شیخ کنند ریشه ات را روزی

بار دگر انقلاب بر پا بکنند

خلقی که کنون با تو مدارا بکنند

بر کُل جهان یکه و تنها ، ریدی
با فتنه و شر تو اندر آنجا ریدی

ای خامنه ای به کُل دنیا ، ریدی
هرجای که کشور مُسلمانی بود

هستی تو چو آبی که رود در بُن کاه
روزی که سَقَط شوی تو انشا الله

پروندهٔ تو... خامنه ای هست سیاه
از فتنه دگر به منطقه نیست اثر

باشد، و یا به دستشان باشد تیر
این با قمه و چُمَاق، آن یک با کیر

دستِ مُتَنفَرین تو یا شمشیر
خواهند به هر وسیله جانت گیرند

شیخ و واعظ که هادی بشرند
به خدا ، کز خدای بی خبرند
ملک الشعراى بهار

مفتاح نوزدهم

بی خبر هستی تو از مُسلمانی
بس کن از ظُلم و حيله و ترفند
همه را همدم جُنون کردی
رحم و انصاف از میان رفته
بخدا تو یگانه نامردی
وقت سرما برهنه ، گردیدند؟
همه شب ها گرسنه می خوابند
بجز از جفا نکردی تو
خنده ها را به لب تو خُشکاندى
مَرَضی لاعلاج و جانفرسا
نکندت ز جان و دل لعنت
بخدا که بدتر از آنی

رهبرانقلاب خوب می دانی
بهر مردم جفا کنی تا چند
چه بگویم به خلق چون کردی
صبر و طاقت ز مردمان رفته
مردمان را ز دین بَری کردی
بچه هایت گرسنه خوابیدند؟؟
نیمی از خلق در تب و تابند
که به مردم وفا نکردی تو
دیده ها را همی تو گریاندی
مَرَضی چون تونیست در دنیا
نیست روزی که اکثر، ملت
تو به حيله بسان شیطانی

رهبر انقلاب شرمّت باد بانی اضطراب شرمّت باد
روزگارت چنین نمی ماند کار و بارت چنین نمی ماند
ای ولی فقیه، خوب می دانی بخدا که مُعتقد بر آنی

مُعتقد نیستی به قرآن ، تو نه به قرآن نه به ایمان ، تو
قدرت و مال جاه کورت ، کرد بخدا کز خدای دورت ، کرد
عایدت چیست از ستمکاری بس کن ای بی پدر، ز خونخواری
به جهان تو منشاء جنگی تو به تاریخ لکه ننگی
آتش جنگ هر کجا بر پاست همه از گورتو یقین بر خاست
دیکتاتورها که درجهان بودند بنگر، آخر چگونه فرسودند
دیکتاتور بود بی گمان صدام آخر اُفتاد او به صداها دام
شاه لیبی کرد ، جور بر خلقش خلق بنهاد پای بر خلقش

بس کن ازجور دیو بی غیرت تو، ز تاریخ ، کی گنی عبرت
تا به کی تو ره جفا پویی بهتر آنکه ره وفا پویی
کاش رهبر دیده بُگشودی مملکت رفت رو به نابودی
کرده ای تو در جهان بلوا که تو بلوا نموده ای بر پا
بهر دنیا همی دهی فرمول به گمانت تویی خود بُهلول

اقتصادی کز آن سُخن رانی
ز خرد گر ترا خبر می بود
وضع کشور چنین نمی گردید

بخدا هیچ از آن نمی دانی
بسرت عقل مُختصر می بود
خلق ایران غمین نمی گردید

هر که درشغل خود موفق هست
هر که بر کار دیگری آمد
توهمان به که روضه خوان باشی
گفته بودی به مردمان یاری
خبرت هست از دل مردم
دیرسالیست سفره ها خالیست
بهر مردم گرانی آفت شد
اکثر سفره ها تهی از نان
پدر آید به خانه شب بی نان
چونکه خُسبد گرسنه فرزندش
چه بگوید به همسر و فرزند
در وجودت کجا بُود غیرت
دُختر بکر در خیابان شد

شغل هر کس برای او خوبست
زد بر آن شغل بی گمان او کند
نه که حاکم به مردمان باشی
به غم مردمان تو غمخواری
خون دل هست حاصل مردم
باعث این بساط رهبر کیست
نان گران شد اگر به تُخمت شد؟
گشته درد نان چه بی درمان
ای ولی فقیه بی وجدان
نشود دور از خداوندش ؟؟؟
اینچنین وضع ، بهر او تا چند
دُشمنی تو بر همه ملت
در پی این و در پی آن شد

رَه بُن بستِ ننگ را پیمود شب چو برگشت خانه او زن بود
از سر فقر خود فروشی کرد این حقیقت هست رهبر نامرد
رهبر انقلاب خواهی مُرد توشه با خویشتن چه خواهی ، بُرد

روز مَحشر جواب داری ، نه

بهر داور جواب داری ، نه

مأمنت آن جهان جهنم هست کز دُم و مار با تو همدم هست
آه نفرین مادران بر لب بخدا هست بهر تو هر شب
توبه خواری بدان که میمیری گرچه این را یقین تو نپذیری

نه نشان امید در مردم چه ستمها که رفت بر مردم
دست نیمی ز مردمان خالیست بازگویی که وضعیت عالیست
کُلّ پولِ خزانه کشور؟؟؟؟ به حساب تو می رود رهبر؟؟؟؟
یا که ای پیر فرزانه بتو هم می دهند یارانه؟؟؟
بسر مردمان چه آوردی رهبر بی پدر تو هم مَرَدی؟؟؟؟
آن امیری که نیست مردم دار راه دوزخ بر او بُود هَموار

چهرها را نشان ز نومی‌دست
همه‌ی خلق زار و حیرانند
در فروش سیگار و آدامس است
ز چه گشتیم همچو حیوانها
بشناسند مردم ما را

نور اُمید در نگاهی نیست
همه افسرده و پریشانند
در خیابان جوان ، لیسانس است
ما که بودیم سرور دنیا
به تروریست مردم ، دنیا

شده‌ای خود یگانه در ثروت
خلق محروم را مدد کاری؟؟؟
پشت هم کشته‌ای تو آنان را
به شکنجه گُشند فرزندت ؟؟؟
بانیه ، اضطراب چه خواهی کرد
نیمی از خلق زار و دل خونند
باب کردی رسوم نامردی
که بدرد کسی خورد تا حال

بُرده‌ای تو ، خزانه‌ی ملت
تو علی وار زندگی داری ؟؟؟
کرده‌ای حبس تو جوانان را
گر که باشد به بند فرزندت
رهبر انقلاب چه خواهی کرد
تو چه دانی که مردمان چونند
بُردی از بین رسم همدردی
نکته‌ای گفته‌ای در این سی سال

ز تورم شده سُخن گویی	سُخن از آن درانجمن گویی؟
ز تورم شدست تو یکبار	به سُخنرانیت کُنی اِظهار
همه حرف تو، جنگ با دنیااست	ایستادن بروی آمریکااست
مردمان را تو هیچ بشماری	این نشد که مملکت داری!
رهبری که ظالم و بد خوست	یک جهود بهتر از صد اوست
آن خدایی که هست ناظرگر	رهبر انقلاب در محشر
می کِشد موی رابرون ازماست	دشمن لاف و ، لاف زنهایست
دیر سالیست مردم میهن	ز تو حرف راست نشنیدن

قدرت اینقدر بر تو می ارزد

که شُدی دور دیگر از ایزد

در مدح یار

مفتاح بیستم

ای خلق جهان خامنه ای میرمن است
نه پیر و نه میر من بُود، شوخی بود

من بنده‌ی او باشم و او پیر من است
جدّی بُود این سُخن که او کیر من است

رهبر به خیال خود بود چون بهلول
ماندست به کار کشور خود اما

دارد فقط این اَحمق خر خویش قبول
در کار جهان دَهد هزاران فُرمول

کونی پسری که مُجتبی نامش هست
این احمق خر نداند و بی خبر است

شیرینیِ دنیا همه بر کامش هست
که فاجعه‌ای بد به سر انجامش هست

این خامنه ایِ جاکش پست دَغل
مشکل سرمشگل است درکشور، ما

سر منشأ مشکل است این عهد گسل
خواهد بکند مشکل دنیا را حَلّ

وقت است دگر ز گه شود پُر دَهن
از بسکه حرامزاده ای، جمله‌ی خلق

تا که نرسد به گوش مردم سُخت
خواهند...نباشد که دِگر سر به تَنت

هَر چَند که خواهی بِنمایی شیری
ای خامنه ای بدان چوسگ می میری

روباهِ حرامزادهٔ نَخجیری
از ناله‌ی مردمان ز جورت روزی

هَر فتنه‌ی جَنگ آثر خامنه‌ای‌ست
دَرأصل هَمین بی‌پدر خامنه‌ای‌ست

آشوب جَهان زیرِ سَرَخامنه‌ای‌ست
شیطان بُزرگی که خُمینی گفته‌ست

زدگند چه بر مذهب و دین خامنه‌ای
لولو سر خرمن است این خامنه‌ای

با صلح و صفا هست به کین خامنه‌ای
کار دگری نیاید او از دَستش

تا شیخ ز خوانِ ما خورد بدبختیم
تا خامنه‌ای نفس کِشد بدبختیم

تا شیخ به مُلک ما بُود بدبختیم
خوشبختی ما به مُردن خامنه‌ایست

صحرا و کویر باغ و بستان گردد
یکسال عزا در انگلستان گردد

بی خامنه‌ای وطنِ گلستان گردد
روزی که بمیرد، این جنایتگر دزد

در حيله گری نمره او باشد بیست
این تُخمِ حرامزاده رفسنجانیست

از خامنه‌ای خائن‌تر دانی کیست
مجهول بُود که دشمنست او یا دوست

ای خامنه ای ز جور و ظلمت فریاد
فرزند و جوانان وطن را گُشتی
بی چاره شدند مردم از این بیداد
ای خامنه ای مرگ به فرزند تو باد

دارد پسری خامنه ای در دنیا
شیطانِ صفتست ای خلائق زانکه
چون اونبُود کسی چنین تُخم زنا
عمامه بسر دارد و بر دوش عبا

تونایب صاحب زمانی، جاکِش ؟
یارِیگر قاتلان و دزدان باشی
تو رهبر کُلِ شیعیانی جاکِش ؟
تو دشمن دزد و قاتلانی جاکِش.

ای خامنه ای تو یاور دزدانی
گر نیست چُنین چرا نگویی گیرند
تو همدم و یاریگر طرارانی
فی الجمله برادران لاریجانی

بردند به غارت همه اموال وطن
حتما که خودت سرآمد دزدانی
یکبار در این زمینه گفتی تو سُخن؟؟
ای رهبر پست جانیه عهد شکن

رهبر تو به جمع دزدها پیوستی
افشا نکنی تو چونکه دزدان وطن
تو با همه دُزدان وطن همدستی
شک نیست که سردسته‌ی دزدان هستی

رهبر! نبُود کسی در آنجا یارت
در حشر نیاید بخدا بر کارت

در روز جزا نیست کسی غمخوارت
نیروی موتور سوار و نیروی بسیج

دانند همه زیر سر رهبر هست
والله ز صد بمب اتم بدتر هست

دُزدی و چپاولی که در کشور هست
ویرانگریِ خامنه‌ای بهر وطن

گشتست یقین زیر سر رهبر هست
از احمقی رهبر بد گوهر هست

هرجُرم و جنایتی که در کشور هست
در جامعه هست گر که نا امنی و فقر

به شکل فاشیستانه همی بشکستی
دیریت که ای خامنه ای ننشستی

تو عهد و وفایی که به مردم بستی
در گشتن مردمان آزاده ز پای

چون تو وُلد زنا و بس مَکارد
کُسخِش پسر دُزدت اگر بگذارد

در بانگ بسی پول وطن را دارد
دزدیِ وطن رسد به پایان رهبر

از حُرمت خلق پاسداری کردی؟؟
جز دزدی و گُشتار تو ای خامنه ای
برخلق سِتمدیده تو یاری کردی؟؟
در این سه دهه به خلق کاری کردی؟؟؟

از احمقیت شده دل مردم ریش
تو بی خبر از سیاستی ای رهبر
چون مار زدی برهمه‌ی مردم نیش
رو حرفه‌ی روضه خوانیت گیر به پیش

هرسال ز رهبر این سُخن را شنویم
از بَهر رهایی ز تعب ای مردم
با نام خداوند و به یاریِ کریم
باید همگی فدای آینده شویم

هرسال فقط به خلق پیغام رسد
ای خامنه ای کاش به مردم گویی
بدبختی خلق کی به تمام رسد
آینده که گفته ای چه هِنگام رسد؟؟

ای خامنه ای عاقبت باشد زار
ایران همه غرق شادی و شور شود
هستی تو بچشم همه‌ی مردم خوار
روزی که فِتد به گردنت حلقه‌ی دار

از جور تو مردم همه غمگین گشتند
دیرِیست که از احمقیت ای رهبر
خسته همه از مذهب و آئین گشتند
مردم همه سیر، دیگر از دین گشتند

ای خامنه ای دین بخدا رفته ز دست
آن عهد که بود بین مردم با دین
کُفر آمد و اندر دل مردم بنشست
دیرِیست ز احمقیت آن عهد شکست

نزدیک شدی به خط پایان رهبر!	چون سگ بدهی درعاقبت جان، رهبر!
نزدیک بُود مُردن تو، از این رو	شادند همه مردم ایران رهبر!
مکارترین مردِ زمانِ خامنه ای ست	گشتست یقین که سرطان خامنه ایست
او باعث آشوب جهان می باشد	آشوبگرِ کل جهان خامنه ایست
در روز جَزَا خامنه ای حیران است	در چاله و یا پشتِ دَری پنهان است
این تُخَمِ حَرَامزاده خود می داند	گر گیر کُند ز خایه آویزان است
ای خامنه ای کاش دِگرِ وِر نَزنی	در اول سال اینقدر زِر نَزنی
یک بار نشد لال شوی اول سال	یک بار نشد از اِبتدا تِر نَزنی
هرسال رود کشور ما رو به زوال	مردم همه آفسرده و در رَنج و مَلال
از رُشد ز اقتصاد و آرامش خلق	این رهبر حيله گر بگويد هر سال

درراه فنای مملکت آن نامرد
 باسرعتِ هر چه بیشتر ره طی کرد
 در دوره‌ی رهبریتش هیچ نداد
 برخلق بجز مُصیبت و غُصه و دُرد

مفتاح بیست و یکم

رهبر شیخان ایران

این جنایتکار دوران کُسکِش است	رهبرشیخان ایران کُسکِش است
حُکم کشتار جوانان کُسکِش است	آنکه در زندان کهریزک بداد
ریشهٔ دین را در ایران کُسکِش است	رهبر قاتل که کند از بیخ و بُن
مردم ما را، به قرآن کُسکِش است	آنکه با قرآن همی داده فریب
در وطن داده بیپایان کُسکِش است	آنکه امن و راحتی خلق را
روز روشن درخیابان کُسکِش است	مردم آزاده را آنکس که کُشت
نام آن سردار، رادان کُسکِش است	آن جنایتکار کونی که بُود
وام کم بهره به دهقان کُسکِش است	آنکه داده با فُسون در روستا
سالها در حبس وزندان کُسکِش است	آنکه کرده مردم آزاده را
می‌کند هر دم به دُکان کُسکِش است	آنکه قیمتهای کالا را فزون
هر زمان با نام یزدان کُسکِش است	الغرض هر کس فریبد خلق را

باب سوم

دهه زجر

مفتاح بیست و دوم

دَهِه ای که هست نامش فجر	این دَهِه بهر خلق باشد زجر
دَهِه فجر که ننگ شیخان است	مَبْدَأ زجر خلق ایران است
احمقی گفت که امامی تو	هَشتمی دَهِمی کُدامی تو
باورت هست ز عالم بالا	آمدی تا تمام دنیا را
برسانی به صلح و امنییت	تا که مَهدی بیاید ازغیبت
آکتوری نیست چون تو در دنیا	بهترینی تو حضرت آقا
بر تو بایست صد نوبل دادن	گفت باید به تو هزاراحسن
احمقان می کنند تعظیمت	انتران می کنند تکریمت
باورت هست در جهان هرگز	در زمین و در آسمان هرگز
غیر تو هیچکس نمی فهمد	ای ولی فقیه خوب از بد
گر که می بود عَقْلت اندر سر	به چنین روز کی شُدی کشور
تا زمین هست و تا زمان باقیست	برتو نفرین مردمان باقیست
آن امیری که بد به ملت کرد	ملت او را همیشه لعنت کرد
مانده از عُمَر تو، دگر چندی	بشنواز من نصیحت و پندی

ظلم هرگز بجا نخواهد بود	جور بر مردمان ندارد سود
لحظه ای فکر ، بهر رفتن کن	بی خبر فکر، بهر مُردن کن
توبزودی بدان که خواهی ، مُرد	توشه با خویشتن چه خواهی، بُرد
لعن و نفرین توشه راهت	نگذرد از تو هیچ اللهت
لعن و نفرین در پست باشد	در قیامت همین بست باشد
بس بود خوش اگر که این ایام	گیرد ایام خوش سرانجام
عُمر نوحث اگر بُود در کار	باید آخر روی تو بل إجبار
به گمانت همیشه جاویدی	رهبر قبل را تو نادیدی
همچوسگ بیک شبی جان داد	خلق ایران شدند زین رو شاد
با دهانی کج و دو دستی باز	سوی دوزخ نمود ره ، آغاز
خیز و فکری ز بهر ملت کن	بهر ملت بیا و خدمت کن
تا که از عُمر فرصتی داری	تو بکش دست از ستمکاری
بهر مردم بیا و کاری کن	ز سر صدق خیز و یاری کن

آن امیری که خلق از او راضیست

راضی از او در آن جهان قاضیست

باب چهارم

سپاه قدس

خامنه ای روباه پیر که درسوریه و لبنان است

نیروی مُصلحی قوی از ایران	دیرِیست مُقیم گشته اندر لبنان
درجنگ سی و سه روزه با اسرائیل	می بود سپاه قدس آنجا به میان
امروز سپاه قدس در سوریه است	با مردم بی گناه آن در جَنگ است
درجنگ سپاه قدس ، ای خامنه ای	بر گوی چرا به کشور دیگر هست؟؟
این کار مداخله به کشور دیگر نیست؟؟	ای خامنه ای جوابِ این پاسخ چیست
از بهر نجات دولت سوریه	دانی تو خزانه‌مان ز ثروت خالیست؟
بیداد کند فقر به کشور رهبر	وَز فقر طلاق شده بی مَر رهبر
از دُزدی و فحشا و جنایت هر روز	دیرِیست که کشور شده مَحشر رهبر
جایی که به مردمان بیچاره رَسی	بر مَعشیت مردم آواره رَسی
سرمایه‌ی ایران بدهی بر اعراب؟؟	برمشکل اعراب ستمکاره رَسی؟؟

در باب

مدرسه‌ی تنقیه

که مرکز فساد و حرامزاده گيست

مفتاح بیست و سوم

این تُخم زنا که هست نامش مُلا

درفیضیه او هست به شبها دولا

زین روهمگی از این نظر بیمارند

شیخان همه قصد کون هم را دارند

شیخان همه کون یکدگر بگذارند

در حوزه تنقیه بدانید ای خلق

باید که در اول بدهد کونش را

مَرسوم بُود هر که رُود در آنجا

خواهد که شود درعاقبت از فقها

باید که به این کار دهد تن هرشیخ

این وقت خوشی ز دست او ننهاده

از بعدِ کلاس او دَمر افتاده

که شیخ درون آن مکان کون داده

دیوار و درحوزه، یقین شاهد هست

اینان همه از خُرد و کلان اُبئی یند

شک نیست تمام شیخکان اُبئی یند

تدریس گران حوزه تنقیه آیات عظام همه شان اُبنئی یند

چون گرگِ نِگه شیخ برآن کس دارد درحوزه تنقیه چو پا بگذارد

درحوزه جهلیه بسی گاو و خرست
از دانش و علم بی خبر باشد شیخ
جهلیت شیخ بر همه ثابت هست
این حوزه جهلیه نه که علمیت

فیضیه بود مرکز دانش زعقب
درسی عملی به حوزه باشد ، اما
دانی چه کند به حوزه این شیخ جلب
این درس شود شروع، از آخرشب

شیخان همه اُبنئی و بی بنیادند
گشتند چگونه اُبنئی می دانی
در کار حرامزادگی اُستادند
در حوزه علمیه ز بس کون دادند

ای شیخ زنازاده تو بی بنیادی همواره ز بدبختیه مردم شادی
ای کونی بی پدر همه می دانند در حوزه تنقیه تو کون می دادی

شیخی که به فیضیه دهد درس وضو از بعدِ کلاسِ دَرسِ خوابد دَمرو
شک نیست براین عمل، که شبها شیخان رو خود بکشند یکدگر را چو پَتو

در جنگل فیضیه بُود جانوری روباه گرفته یاد از او حيله گری
خونخوارچو خفاش و درنده ست چو گرگ در او نبود نشان ز ذات بشری

شیخان کثیفِ صَد پدر حیوانند روباه و شغال و گرگ را می مانند
فیضیه بُود جنگل تاریک و مَخوف دیو و دَد و حیوانِ در آن شیخانند

فیضیه محل و خانه‌ی شیطان است چون مُجتمع و مدارسِ شیخان است
چون مرکز فسق است و کثافت خانه ناپاک ترین منطقه‌ی ایران است

مفتاح بیست و چهارم

نبرد با شیخ

بر علیه شیخ شد هنگام جنگ	کیر را آماده مکن جای تُفنگ
شیخ را خوشتر به هنگام نبرد	کیر پشت هم خورد جای فُشنگ
خاتمی افعی و کژدُم جَنّتیست	این دو را باید که گُشتن بی درنگ
یا که باید گُشتشان با کیر خر	یا که با سرنیزه یا با چوب و سنگ
یا دَمَر خواباند و اَندر کونشان	کرد باید دسته‌ی بیل و کُلنگ
یا که باید بُردشان جَنگل که تا	کونشان را پاره گرداند پَلنگ
یا که باید در دل دریا رها	کردشان تا سویشان آید نَهنگ
یا به گاری بَستشان جای اُلاغ	با رُبانی قِرمز و شیک و قَشنگ
تا که یکجا بار پشکِل را بَرند	از سر رود اَرس تا رود گَنگ
یا چُنان بوزینه باید در قفس	کردشان از بَهرسیرک اَندر فرنگ

باب ششم

قدرت هسته ای

شیخان

مفتاح بیست و پنجم

ای شیخ توان هسته ای را مردم دانند که از بهر بقایت خواهی

تا شیخ بُود عرصه شود بر همه تنگ
تا شیخ بُود نشان نباشد از صلح
تا هست، بلند است همی بانگ تُفنگ
تا شیخ بُود درهمه جا باشد جنگ

ای شیخ بدان که مردمان می دانند خواهند توان هسته ای را مردم؟؟؟
حُکام وُطن ، حيله گر و شیطانند
جاکش! همه اندرپی نان حیرانند

شیخ آمد و جنگ همه جا سایه فکند
درسوریه و عراق و لبنان و یمن
چون کرد دِخالت همه جا با ترفند
از بیخ بنای صلح را او بر کند

این شیخ فقط درپی بی ناموسیست
بر دانش هسته ای تمایل دارد
مردم همه دانند که غیر از این نیست
زانکه به جهان درپی قدرت طلبیست

بر دانش هسته ای اگر یابد دست
حالا که خبر زدانشش نیست
ویران بکند به منطقه هر چه هست
با کُل جهان همیشه درهشدار است

زین روی تلاش تو ندارد ثمری این فرضیه را بدان که بر گور بری
بهره ز نشست ات نبری ، ای شیخ نشست تو ندارد اثری

این شیخ بتاریخ بُود لکۀ ننگ انبار نموده او بسی توپ و تُفنگ
مردم بجهان هماره اندرپی صلح این شیخ زنازاده بُود در پی جنگ

ویرانه کنی هر چه که خواهی بخدا
در کُل جهان کنی تو آشوب بپا
ای خامنه ای تو همچو بُمب اتمی
حاجت به توان هسته ای نیست تورا

باب هفتم

رأی گیری

برای رئیس جمهور

مفتاح بیست و ششم

یک رأی برای همه مردم کافیت
رفتید تماماً سرکار ای مردم

آن رأی فقط رأی علی خامنه ایست
این صندوق و این رأی تماماً بازیست

آنکس که شود رئیس جمهور یقین
این صندوق رأی هست فورمالیته

از قبل شده‌ست بهر کشور تعیین
ای خلق ، قسم به خالق ماه و زمین

ای خامنه ای رأی تو تنها کافیت
دانی چه کسی رئیس جمهور شود

دانی تو، به رأی مردمان حاجت نیست
دانی تو رئیس دولت بعدی کیست

ای دوست اسیر حقه‌ی شیخ مشو
تعیین شده ، رئیس جمهور از قبل

این نکته‌ی واقعیت از من بشنو
تهیین کننده نیست رأی من و تو

رأی تو به تأیید نظام است ای خلق
تا چند به دام شیخ باید رفتن ؟؟؟؟؟

بهبودی وضعیت کلام است ای خلق
این صندوق رأی خودِ دام است ای خلق

گویند که رأی مردمان میزان است	نقطه نظر پیر و جوان میزان است
مردی بکنید و راست گوئید به خلق	تنها همه رأی خودمان میزان است
بر جملهٔ مردمان چو کودک نگرد	بنگر که چگونه خلق را ترساند
گفتست امام جمعهٔ مشهد که	هرکس ندهد رأی جهنم ، برود
ای خلق کمک به شیخ طرار مکن	تو لطف بر این قاتل خونخوار مکن
تائید بقای شیخ ، رأی تو بُود	از بهر خدا هموطن این کار مکن
گویند که جاگزین محمود که هست	خواهد چه کسی بجای محمود نشست
با امر سریع رهبری ای مردم	آن جاکش بی پدر مُشخص شده است
ای خلق بساط رأی گیری فیلمست	فیلمش اثری ز شیخ بی ناموست
رأی همه خلق هیچ باشد ، یک رأی	معلوم کند رئیس جمهور که هست

یکبار دگر صندوق و صف گشت پدید

دیدیم بسی تَقَلُّب از شیخ پلید

دیدید چه کردند بما دورهُ قبل

خواهید دوباره مردمان رأی دهید؟؟

بعد از سه دهه دگر نباید خوردن

نیرنگ و فریب شیخ گندیده دهن

ای دوست بیای صندوق رأی مرو

بر ذلت خویش مُهر تائید مزن

عجب روزگار غریبی شدست دگر سهم ما بی نصیبی شدست
 نبینی وفا دیگر از دوستان عجب شوره زاری شد این بوستان
 ز کس گرکه پرسی نشانی ز راه نشانت دهد راه را اشتباه
 یکی را بود مرغ بریان به خوان یکی هم شنیده فقط نام آن
 نگر تا چه حد است این فاصله خدایا چه حاصل کنم گر گله
 گرانی که نامش تورم بود بلای دل و جان مردم بود
 گرانی دکان وفا تخته کرد گرانی دگر مرد را اخته کرد
 ز بار گرانی کمر ها شکست بسی عهدها بین مردم گسست
 فزون گشته زین روی دیگر طلاق بپاشید پیوند ها از فراق
 چه گویم از آن مرد با آبروی چو با تنگ دستی شود رو به روی
 چو شب سر افکنده در آید سرای چه گوید به فرزند وزن ای خدای
 ز سعدی شنیدم به دستان گنج که ناید تو را گنج بی درد و رنج

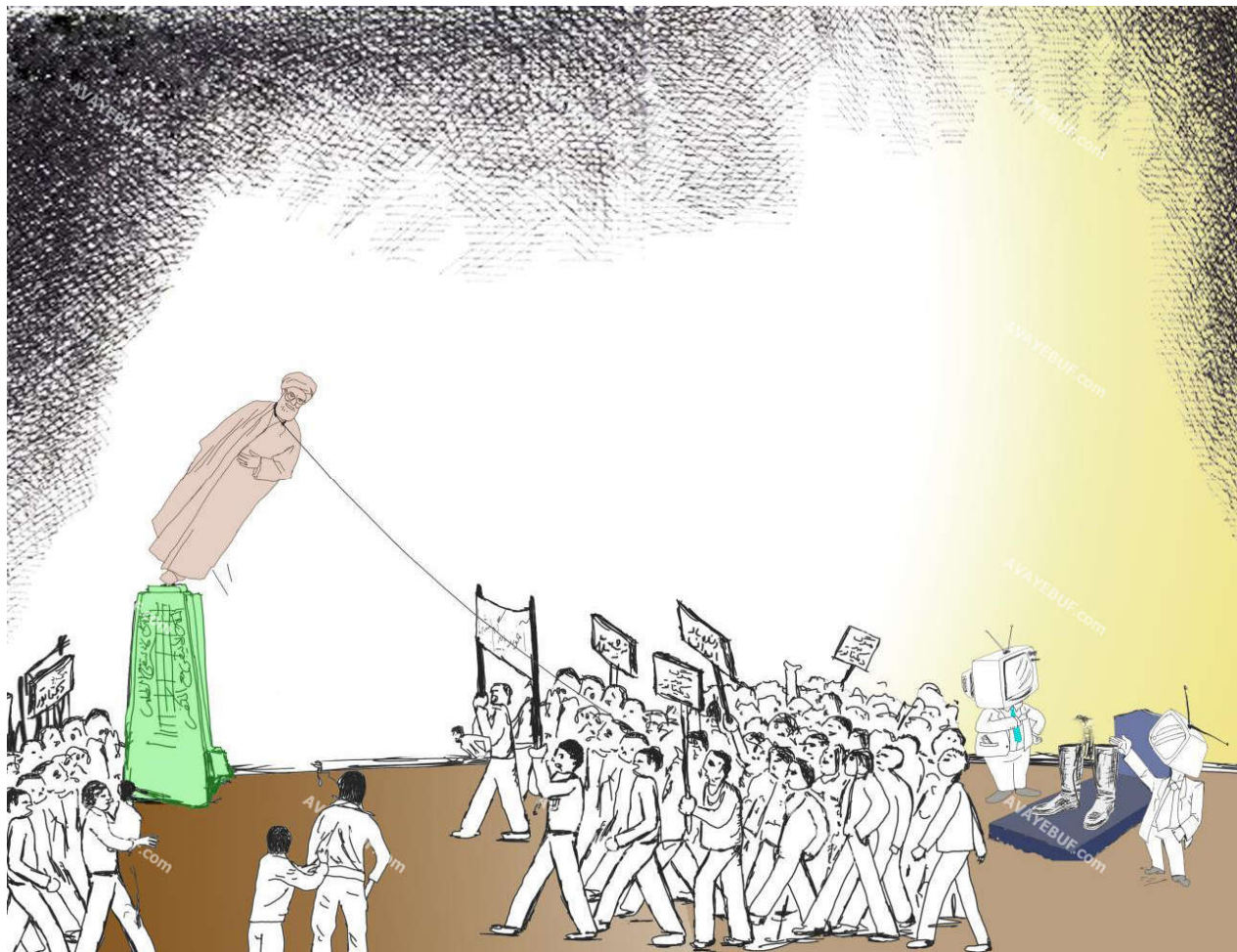
به رنج آمد ایام و بی گنج رفت
چه غمها که اندر دل خلق هست
عدویند بر جمله مردمان
که شیطان نباشد از اینان بتر
که آباد باید فلسطین شود
فلاکت بیاورد از بهر خلق

همه عمرمان با غم و رنج رفت
ز جور جفاهای حکام پست
قسم می خورم بر خدا کین خسان
نشاید نهی نام اینان بشر
گران گر که بایست بنزین شود
همان کس که بر دوش افکنده دلق

ز دست و سپس گشته او ساربان
ز بهر ریا بر زمین آمدند
وطن گشته ویرانه از اشقیاء
همین خائن بی خداوند پست
به غارتگری سرتر از داعشند

که چگویم ز دزدی که بر کاروان
که اینان ز دوزخ یقین آمدند
به تاریخ چو بنگری بارها
کنون نوبت شیخ ویران گر است
که اینان ستمگرتر از داعشند

زنی گشت فاسد اگر این زمان	فروشد تن خویش را بهر نان
به شیشه اگر خونمان کرده اند	همه چیز را گر گران کرده اند
اگر بی گنه خلق، زندان شدند	بزدان به قانون شیطان شدند
اگر شادی خلق غم کرده اند	اگر که به مردم ستم کرده اند
ببردند نان از سر خوان ما	بدادند گر بر عرب نان ما
نماند بر ایشان چنین روزگار	که بنشسته بر جای حق کردگار
اگر شیخ بنشسته بر روی تخت	زمانی بیاید که از هر درخت
شود حلقه آویز از خشم خلق	که اینان عدویند در چشم خلق
زمانی رسد مردمان انتقام	بگیرند از روضه خوان تا امام



باب هشتم

لاشخورهای

نظام

درباب دشمن قسم خورده وطن و مردم یار عزیز رهبر

محمود احمدی نژاد

محمود که یافت عز و جاه از رهبر
پرونده او گشته سیاه از رهبر
تا آنکه گذارد سر هر ایرانی
بگرفته به تعداد کلاه از رهبر

مأمور اجانب به یقین محمودست
او خائن به ملت و به کشور هست
وضع که درست کرده او در کشور
ای خامنه ای به نفع اسرائیل است

محمود زنازاده به قدرت چو رسید
این ملت بدبخت ز دستش چه کشید
بدبختی مردم آن زمان کامل شد
محمود چو شد ز سوی رهبر تائید

محمود حرامزاده را گر رهبر	تائید نمی کرد یقیناً کشور
هرگز بچنین روز نمی افتادی	اینگونه به قهقرا نمی رفت دگر
گفتی که وطن شدست چون خُلد برین	دراین سه دهه وطن کجا بوده چنین
از اول انقلاب چون دولت من	گفتی که نبوده دولتی پاک ترین
در دولت تو نشد که اندر یک ماه	دزدی نشود خدا یقین هست گواه
ازدزدی واختلاص وغارت محمود	پرونده دولت تو بس هست سیاه
دادی توکه تا دولت خودرا تشکیل	گشتند تمام مردمان خوار وظلیل
از یمن ، وجود دولت شد محمود	نیمی ز پروژه های کشور تعطیل
بی کاشت نمودی همه محصول درو	کردی همه ثروت وطن را تو چپو
دیدیم که اختلاس همواره بشد	محمود حرامزاده در دولت تو

آن احمق خر که نام او محمود است
گفتی ز جهاد اقتصادی رهبر

ویران شدن وطن ورا مقصود است
دانی تو که اقتصادما نابود است

بر گوش همه رسیده آوای خطر
از احمقی رئیس دولت محمود

از گوش درآر پنبه را ای رهبر
صد سال به قهقرا وطن رفت دگر

با امرتو شد رئیس دولت محمود
بنگرکه چگونه مردمان را رهبر

یکسر بنمود مملکت را نابود
محمود حرامزاده بدبخت نمود

خاک همه عالم بسرت ای محمود
حرف همه مردان وطن این باشد

بر خلق رسیده ضررت ای محمود
ای کیر به روح پدرت ای محمود

با ثروت مملکت چه کردی محمود
با خامنه ای شدی یکی و کردی

بُردی به کجا ثروت میهن را زود
یکسر همه اقتصاد کشور نابود

گفتی که ز پول و مبلغ یارانه
دائم به توهمی تو ای دیوانه

مردم همه می شوند صاحبخانه
کم گوی ز بهر مردمان افسانه

بگسسته جهانیان ز ما پیمان را دیگر نه کسی بُرد ز ما فرمان را
ما را تروریست همه بشناسند محمود کجا رسانده ای ایران را

از سفرهٔ مردمان ما نان را کاست بنگر که دگر قیمت اجناس کجاست
گر رفت به قهقرا وطن از محمود ای خلق یقین که باعثش رهبر ماست

محمود کثیف درد بی درمان است او عامل ویران شدن ایران است
بیداد تورمی که در کشور هست از احمقی تحفهٔ آرادان است

بودی تودراختلاس بس چابک و چُست محمود در اقتصاد کشور تو دُرست
ریدی که چنان پاک نگردد دیگر ای تخم خُرامزاده از روز نخست

مردم همه را او به گدایی انداخت با پول وطن رفت و به هرسوی بتاخت
در آخر کارخویش این کوتوله دیدیم که کارهمه را ، یکسره ساخت

درباب بی شرفی به نام

مجتبی خامنه ای

در عین سکوت می گُشد مردم را	این جانی دُزد در دل زندانها
مُجریِ جنایتش بُود مُرتضوی	فرزند عزیز رهبر کشور ما
مسئولِ جنایات به کهریزک کیست	فرمانده قاتلان کسی جز او نیست
تخم وَلَدِ زناى رهبر باشد	این قاتل دُزد مُجتبی خامنه ایست
در چهرهٔ انس شیخ پنهان باشد	هرگز تو گمان مکن که انسان باشد
گر چهرهٔ اصلیش نمایان گردد	بینید که ابلیس نمایان باشد
آندر صَفِ آرزاقِ عمومی آیا	دیدست کسی به عُمر خود شیخی را
یا آنکه تمام شیخکان مُرتاضند	یا آنکه خورند هَمشان باد هوا

در حوزۀ جهلیه هر آنکس بنشست
شک نیست که اندر بر آیات عظام

عقل و خردش داد بیکباره ز دست
آن خرکه برد بار، یقین پُرسور است

در جنگل فیضیه بُود جانوری
خونخوار چو خفاش و درنده ست چو گرگ

روبه بگرفته ، یاد از او حيله گری
در او نبود نشان ز ذات بشری

از بهر وطن دشمن ما... آمریکاست!؟
شیطان بزرگی که خمینی گفته

دشمن به وطن شک نبود شیخ دغا ست
ای مردم ایران بخدا رهبر ماست

در گاوی جمع علما شکی نیست
مکار بُود زانکه ز اسمش پیداست

آبتر ز تمامشان اگر گفتی کیست ؟؟؟؟
این تخم زنا مکارم شیرازیست

او هیچ ندارد ز خداوند هراس
با مردم جامعه بسی فرق کند
از سفرۀ مردمان گرفتی نان را
بر خاک سیاه بنشاندی ای شیخ

هرگز نبود مُعتقد حق الناس
این تخم زنا از نظر شکل لباس
در سفرۀ اعراب نهادی آن را
بی جرم و گناه مردم ایران را

بیکاری و فقر در وطن گشت پدید
 خاموش نمودند بدل نور امید
 بیکاری و فقر باعثش غرب بُود؟؟
 یا که بُود از سیاست شیخ پلید

جميع علما

جنتی ما را نَخندان اینقدر
کیر، برریش تو ای روباه پیر
در سِجلد خویشتن چون بنگری
تو ز نسل دایناسورها بوده ای
از تو باید ساختن راز بقا
تو چنان آبی که باشد زیر کاه
خاتمی هم آنچه می دونی بُود
کله اش چون کله‌ی گاو نر است
خایه‌مال رهبر فرزانه است
هیکل باربیه او را بنگرید
او به فکر خوردن و خوابیدن است
خایه‌اش باشد گرانی هست نیست
هست شیخی زین دو تن زن جنده‌تر
در میان کُس‌کشان او یکه تاز
نام این شیخ کثافت مُحسنی‌ست

در نماز جمعه ها ای بی پدر
معذرت خواهم ببخشا حیف کیر
چند سالی از خدا کوچکتری
اول خِلقت بدنیا بوده ای
نه ز شیر و مار و خرس و اژدها
اعتقادی هم نداری بر گناه
بی پدر از بچه‌گی کونی بُود
اوچه می داند چه گویدچون خراست
بهر رهبر گوهری دُرَدانه است
در کنار او کدو را بنگرید
یا بکار ماهواره دیدن است
او تورم را نمی داند که چیست
هم چو او کُس‌کش نمی باشد دگر
همچنان رهبر بُود او حيله باز
این لعین بی مروت مُحسنیست

او سخن گوید به مردم با غضب
 می رسد روزی که کونش می دَرنند
 هست شیخ جاکشی از قاتلان
 قتلهایی که به زنجیری رسید
 قاتلان قتلها پیدا نشد
 قاضیه پرونده دیگر خسته شد
 اوهم اکنون هم وزیر رهبريست
 سر علمدار تمام قاتلان
 داد دستور تجاوز بر زنان
 او ز بس دستور کُشتن داده بود
 اندر آخر بود او زار و پَریش
 بنگرید احوال خلخالی چه شد
 بسته بودندش چنان سگ سفت و سخت
 وقت مردن زوزه چون سگ می کشید
 وقت مُردن همچنان خرچنگ شد

گوئیا ارث پدر دارد طلب
 با غضب بالای دارش می بَرنند
 نام مَنفورش بُود فلاحیان
 نقشه هایش را همین قاتل کشید
 کس نگفت آخر چرا پیدا نشد
 زین سبب پرونده دیگر بسته شد
 از تمام آن جنایتها بَریست
 کو، بُود بس قاتل پیر و جوان
 قبل کُشتن جملگی بر دُختران
 کُشتن مردم برایش ساده بود
 نوش جان می کرد او مدفوع خویش
 وقت مُردن حال خلخالی چه شد
 با قُل و زنجیر مُحکم بر درخت
 وز جنون دائم گریبان می درید
 تا ابد نامش بدنیا ننگ شد

نامهی اعمال او باشد سیاه	بس که کرده بود در عُمرش گناه
چون از او دارند مردم کینه ها	بر سر قبرش شبِ آدینه ها
جای خرما دادن و پخش رُطب	خلق می رینند با حرص و غُضب
آندر آن دنیا گُنون آن بد گُهر	کردنش مُحکم ، ورا در کون خر
دوزخ سوزان یقیناً مأمنش	پُر صدا دوزخ بُود از شیونش
با خمینی تا ابد باشد در آن	در جهنم هر دو تا بر سر زنان
درکناراین دو تن یک تن کم است	آن یکی هم ای عزیزان رهبرست
شخص سوم هم رسد بر جمعشان	بانی بدبختیِ ایرانیان
این سه تن برسر زنان در دوزخند	تا همیشه جاودان در دوزخند
شعله ور گردد جهنم زین سه تن	تا ابد روشن بُود آن انجمن

تک تک شیخان جانی لعین
اندر آخر کارشان باشد چُنین

.....

در باب جنتی

شیخی که سقط شدنش آروزی تک تک ایرانیهاست

ای شیخ فُسیل بی پدر ای گفتار	تخم ولد زنای کُسکِش مَکار
آنقدر نمیری تو و مردم ببرند	ای احمد جنتی ترا بر سر دار

ملت همه از پیر و جوان شاد شوند	در کُلِ وطن پیر و جوان شاد شوند
هشتاد و دو ملیون نفر از مُردن تو	ای احمد جنتی بدان شاد شوند

فریاد و سرور خلق هر سوی بپاست	دستان همه ز شکر رو سوی خداست
ای احمد جنتی چو مُردی آنروز	غم نیست دگر ، تولد شادیهاست

در باب

شیخ علی تهرانی، شوهر خواهر روباه پیر

داماد زنازاده رهبر شیخیست	چون خامنه‌ای شهره به بی ناموسیست
او بود مقیم خاک دشمن در جنگ	این تخم زنا شیخ علی تهرانیست

او هست حرامزاده ای بی فرهنگ	او هست چنان خامنه ای لکه‌ی ننگ
هر روز سُخرانی او می شد پَخش	از رسانه دشمن دون دوره جنگ

با عزت و احترام آمد به وطن	او گشت مُبرا ز همه تهمت و ظن
انگار نه انگار که او خائن هست	بودست زمانی به دیار دشمن

با واسطه‌ی همسر خود این ملعون	بخشیده شد او از طرف رهبر دون
چون همسر او خواهر، رهبر باشد	زین روست شرایطش بشد دیگرگون

درباب خلخالی،

که بدون محکمه جوانان بی گناه را به امر خمینی اعدام می کرد

شیخ‌بخت که شهرت وی از قتالیست	در این سه دهه یگانه در دجالیست
در کون خراست او کنون در دوزخ	این تخم زنای بی پدر خلخالیست

در اول انقلاب این شیخ دغا	می کشت جوانان وطن را به خفا
بر قامت مادران مقتول بکرد	با امر خمینی لجن رخت عزا

بنیانگر انقلاب او را بگماشت	برگشتن مردم چو که او رحم نداشت
مردم به خدا در عاقبت خلخالی	در موقع مُردن بدنش کرم گذاشت

درباب،

شیخ خرس **احمد خاتمی** که بجز خایه مالی رهبر کاری ندارد

ای احمد خاتمی زنت را گایند روزی برسد که دَهنْت را گایند

درآینه برخیز و خودت را بنگر ای احمد خاتمی شُدی همچون خر
زین روست که کارگرگُجا می گردد برگردن تو ضربه‌ی ساطور و تَبر

ای احمد خاتمی تو آدم نشوی با گاو برادری و با خَر، آخوی
خوابیدن و خوردن همه‌ی دُنْیایت تو در پی این دو کار دائم بروی

مردم همه هستند ز بهرت کین توز
روزی زن و بچه‌ی تو را می گایند

مَنفور تمام مردمانی تو هنوز
ای احمد خاتمی بیاید آن روز

این احمد خاتمی چو قاطر باشد
مالیدن خایه های رهبر با اوست

از بهر شکم همیشه حاضر باشد
او کُسکش و خایه مال ماهر باشد

ای احمد خاتمی تو ای شیخ دغا
در کون کشاد تو به روزی بکنند

هر فحش و فضحتی بُود بر تو روا
تا بیخ یقین منار اصفاهان را

ای کیر بروح پدر بد گهرت
ای احمد خاتمی ننت را بکنند

تُف به ذات کثافتِ حيله گرت
روزی بخدا خلق به کون پدرت

این احمد خاتمی گرازی وحشیست
از اول انقلاب این کُسکش خرس

وحشی تراز او یقین که حیوانی نیست
دائم ز پی حيله و بی ناموسیست

ای احمد خاتمی بدان ای ملعون	هر بار که عَر زنی تو پشت تریبون
یک ذره صداقت چو به گفتارت نیست	اوضاع وطن شود دگر دیگرگون
شیخی بُود از تو یقین یابو تر	زن جنده تر از تو بخدا نیست دگر
روزی بخدا رسد که ملت بکشند	ای احمد خاتمی زنت را بر خر
ای احمد خاتمی ز تو گر خبری	هر بار رسانه خبر تازه تری
چون که بدهد بدان که پیدا بکنند	مردان به زنت علاقه‌ی بیشتری
از بهر زنت کیر بدان که علمه	کیر همه مردان وطن باز کمه
ای احمد خاتمی بدان بر روح	روزی که سَقط شوی برینند همه
چون تو وُلد زنا ندیدست کسی	البته به رهبرت تو هرگز نرسی
مردم همه عاشقند که در دهند	ای احمد خاتمی برینند بسی

سر دسته‌ی کسکشان که گویند توئی

زن جنده و بی حیا که گویند توئی

ای احمد خاتمی خودت می دانی

تخم و لد زنا که گویند توئی

ای احمد خاتمی تو هستی به یقین

خائن ترو گسکش ترو زن جنده ترین

نا دیده به خلقت خودش خالق نیز

از اول پیدایش انسان به زمین

ای احمد خاتمی خوری لقمه‌ی مفت

چون گاوشدی هر که ترا دید بگفت

یکروز بجای لقمه‌ی مُفت رود

اندر دهنت یقین بدان کیر کُلفت

چون قاطر نرعر بزنی وقت سُخن

نادانی تو وقت سخن شد روشن

حرفی که زنی فکر کُنی راجع آن؟

ای احمد خاتمی گندیده دهن

بستن همه‌شان را یک یک برگاری

نیک است به شیخ این چنین رفتاری

از احمد خاتمی شروعش باید

چون گاو بُود خوب بُرد هر باری

گاویست به نام خاتمی ، این اکبر

میلش به کباب است و نه نان و پنیر

گویی شکمش راه به دریا دارد

که هر چه خورد هیچ نمی گردد سیر

بُردی به گمان همیشه باشی به فراز

ای خرس حرامزاده‌ی حیلست ساز

از مادر خود به کودکی بگرفتی

ای احمد خاتمی ، ز پستانش گاز

زن جنده ترین شیخ یقین باشی تو

ای احمد خاتمی چُنین باشی تو

این گفته‌ی مردمان آزاده بُود

چون با خلق آزاده در کین باشی تو

ای احمد خاتمی تو ای شیخ پلید

کردی بخدا تو روی ابلیس سفید

تنها نه بریش و دهن تو بلکه

بر ریش و دهان پدرت باید رید

این گفته‌ی من مورد تأیید شود

بر تک تک مردم وطن صد در صد

کیر خر ارمنی ز تو خوشگل تر

ای احمد خاتمی یقیناً باشد

ای کیر به روح پدر ملعونت

فتوا بدهم حلال باشد خونت

ای احمد خاتمی زبانت را خلق

بیرون بکشند یک زمان از کونت

شیخیست که می خورد فقط مرغ و کباب

از نان و پنیر می گریزد به شتاب

این گاو بُود خاتمی و دائم هست

در کار حرامزاده گی پا به رکاب

خوردست زبس خاتمی کردست ورم

روزیکه ترکید به تخم پدرم

شیخ احمد خاتمی مرا یاد آید

هرگه که به کیرخویشتن می نگرم

این احمد خاتمی زنش جنده بُود

گائید دهانش، دهنش گنده بُود

او تخم زنا هست و همه می دانند

این صد پدر گاو نَنش جنده بُود

ای کیر به روح پدرت ای ملعون

ای احمد خاتمی تو با مکر و فسون

هی گوی که مردمان ما در صحنه‌ند

در ظهر نماز جمعه پشت تریبون

مردان همه با شوق بسر می آیند
این مردم در صحنه که گفتی روزی

زین کار مُهم همه بی پروايند
اندر وَسط صحنه زنت را گايند

درباب پورمحمدی وری شهری شیخانی که در زندان حُکم

کشتار مردم را امضا می کردند

پور محمدی

روزی دو سه بار پای مَنقل بنشست	شیخیت که وابسته‌ی به تریاک است
پور محمدی بُود خائن پست	این شیخ حرامزاده می دانی کیست
جان دادن تو در نظر خلق نکوست	شادی و نشاط مردمان ازهرسوست
ای پور محمدی ترا از سرپوست	اندر ملاء عام زمانی بکنند
ای شیخ کثافت لعین یادت هست	ای پور محمدی یقین یادت هست
با حکم تو کردند چنین یادت هست	در حبس نمودند تجاوز به زنان
هرگز نشد این کار ز مردم پنهان	با امر تو کردند تجاوز به زنان
ای پور محمدی تو اندر زندان	بس حکم به اعدام خلائق دادی
از عهد قدیم ، رسم این بوده و هست	هردست دهی یقین بگیری زان دست
آن روز رسد شیخ زنا زاده‌ی پست	ای پورمحمدی زنت را گایند

ری شهری

ای خلق بدانید که ری شهری پست	گیرنده جان مردم آزادست
اندر دهه‌ی شصت هزاران تن را	این شیخ زنازاده به زندان گشتست
در بطن حکومت کثافت شیخیست	این شیخ دغا یگانه در...قتالیست
گشتند به حکم او خلائق در بند	ای خلق بدانید که او ری شهریست
روزی بدهی تقاص این خونها را	ری شهری کُسکش پدر تخم زنا
روزی برسد خلق ترا اندازند	با چفیه و عمامه ته چاه خلا

در باب **شیخ قرائتی** لاشخوری که در بی عقلی شهره و جز

خوردن مُفت و شکم بارگی کار دیگری ندارد

این شیخ قرائتی چنان یابو ایست در خوردن مُفت هیچکس چون او نیست

باید که به مزرعه بکارش بگرفت آماده‌ی وصل گشتن بر گاریست

ای دوست قرائتی، قروقاطی است این گاو پی خوردن و الواطی است

از بعد کلاس درس این بی ناموس پنهان ز پی فرشته و فاطی است

این شیخ قرائتی خُورد چون یابو همچون زن حامله شکم دارد او

از مُفت خوری بس شکمش گنده بُود این تخم حرامزاده‌ی شیطان خو

در فهم قرائتی چنان یابوایست در عقل و خرد با خرو با گاو یکیست

بس زار... بخون بحال شاگردی که درمکتب او نشست باید که گریست

درباب شیخ حسن نصرالله

جنایتکار و جیره خور خامنه ای

هر جا که بُود شیخ پی عزت و جاه
ویران کُند آن مُلک وی از فرط گناه
بر گند کشیده کشور لبنان را
گاوی که بُود شیخ حسن نصرالله

کردست همه زندگی خلق تباه
سر منشأ فسق است و فجور است و گناه
روز خوشی و صلح ببیند لبنان
روزی که سَقَط شود حسن نصرالله

شیطان لعین است حسن نصرالله
با صلح به کین است حسن نصرالله
اوجیره خور خامنه ای می باشد
ای خلق چنین است حسن نصر الله

تا زنده بُود به راه باشد صد چاه
این تُخم زنا چاه کند در هر راه
لبنان برسد به صلح آنروزی که
در گور رود شیخ حسن نصرالله

او عاشق جنگ و فتنه و خونریزیست
او واژه صلح را نمی داند چیست
این شیخ حسن نان خورد از دولت ما
این تُخم زنا جیره خور، خامنه ایست

.....

.....

در باب صدا و سیما و رئیس بی پدر آن

ضرغامی

این مرکز سیما	تُبود خواستی	باید به رئیسش بزنی تو دهنی
هر گاه که روشن بکنی تلوزیون		یا شیخ نشان دهد و یا سینه زنی
اخبار که پخش می شود از سیما		ای خلق بجز لاف نباشد بخدا
در محوطه‌ی صدا و سیما باید		پاره بکنند کون ضرغامی را
سانسور بُود یکسره در اخبارت		باید بگرفت گه در اخبارت
مردم همگی بر خبرت می خندند		چون هست دُرُوغ سر بسر اخبارت
ازلاف به اخبار حذر ضرغامی		بہتر که کنی صرف نظر ضرغامی
کارتون بکنی پخش بُود بہتر از آن		در موقع اخبار دگر ضرغامی
اخبار ترا کنند باور مردم ؟؟؟؟؟؟؟		بیزار ز تو شدند دیگر مردم
بس کیر حواله به زنت خلق کنند		اخبار دروغت چو رسد بر مردم
خائن ، تو به مردمان و کشور باشی		تو مُخلص شیخان ستمگر باشی
از ترس که بیکار شوی ضرغامی		مُشتاق به خایه های رهبر باشی

در باب شریعتمداری قاتل - رئیس روزنامه کیهان

شخصی که بُود رئیس، اندر کیهان
بر مُتهمان می زده او تیرخلاص
ای خلق بدانید که این بی وجدان
این قاتل زن جنده همی در زندان

او هست شریعتِ مداری ، بخدا
او خائن به تک تک ایرانیها ست
جانش به ره خامنه ای هست فدا
باید که سرش ز تن همی کرد جُدا

این کُسکش بی شرف سگ خامنه ایست
گُشتست جوانان وطن را در حَبس
گیرنده ترین سگ به یقین چون اونیست
این بی پدر کثیف بد جلادیست

این تُخم زنا جیره خور شیخ دغااست
روزی بکنند مادرش در کونش
او بندهی بی چون و چرای غُلماست
این کار یقیناً به همین زودیهاست

در باب مُرده سگِ زنازاده

فرمانده بسیج نقدی

در گور بینیِ پُست را نقدی بینیم همه چشمِ تَرت را نقدی

هستی تو سگِ تازی رهبرِ نقدی دیرِیست زدی ، واق ، تو یکسرِ نقدی
درکون تو، جمله‌ی مردان خواهند با حرصِ گذارند در آخرِ نقدی

نقدی ، سگ با وقارِ رهبر باشد در هر قدمی کنار رهبر باشد
اندر دژِ رهبری مقامش عالیست منقل ببر و بیار.... رهبر باشد

آخرِ بشوی زار و پریشانِ نقدی از کون بدهی در عاقبتِ جانِ نقدی
پیوسته به نیروی بسیجِ قتال کُشتی تو جوانان به خیابانِ نقدی

نیروی بسیج در دل مسجدها حُکام نگر چگونه کردند بپا
فرمانده آن نقدی زنِ جنده بُود این کُسکش زنِ جنده‌ی مادرِ بخطا

فرزند وطن را به خیابان گُشتی یا آنکه گرفته و بزدان گُشتی
با زور بسیجیان قاتل نقدی با حُکم ولیِ امر حیوان گُشتی

آن جیره خور کثیف شیخان پلید بس مردم آزاده که در بند کشید
تخم ولد زنای قاتل نقدی در حبس گلوی خلق آزاده برید

در باب **الله کرم**

قاتلی که هنوز تشنه‌ی خون مردم آزاده است

مزدور حرامزاده شیخان است	الله کرم کثافتِ قاتل پست
این بی پدر جاکش جانی دستش	بر خون جوانان وطن آلودست
تو حيله گری بسان شیطان کثیف	ای تخم حرامزاده حیوان کثیف
بس کینه ز تو در دل مردم باشد	الله کرم ای سگ شیخان کثیف
دانی که چرا اینهمه مسجد برپاست	انبار سلاح شیخ چون در آنجاست
دردست بسیجیان سلاحش، که گُشد	روزی اگر آزاده‌ای از جا برخاست

باقی لاشخورها

ای شیخ کثیفِ بی پدر، ای لاری	با مردم آزاده تو در پیکاری
خون از رگ گردنت بدان یک روزی	از کینه‌ی مردمان بگردد جاری
شیخیست وزیر اطلاعات کُنون	در علم و سواد، هست بدبخت وزبون
او مُصلحی است و قاتل و دزدِ کثیف	در کار حرامزادگی چون مأمون
در خطه‌ی فارس شیخِ بی ناموسیست	در دُزدی و حيله نمره‌اش باشد بیست
پرسید اگر ز حائری مردم فارس	گویند حرامزاده ای چون او نیست
زن جنده ترین شیخ کسی داند کیست؟	این بی وطن کثیف ایرانی نیست
شیخان همه زن جنده و خائن اما	زن جنده ترینشان یقیناً اژه ایست

ای مَهْدویه کَنی! تو چون کیر مَنی
من عکس ز کیر خود دَهَم بر تو که شاد

چون کیر مَنی تو آیت الله کَنی
گِردی چو به عَکس خود نظر در فِکَنی

سردار که اَحمدی مُقدم باشد
این تُخَم ز نازاده یقین بی خبر است

جاکش..... خر، رهبر مُعظم باشد
روزی بسر دار مُقدم باشد

یک آدم با سواد در دولت نیست
از بهر نمونه بود گردان مردم

گر هست مدارکش یقیناً پولیست
دیدند که دکترای او قلابیست

در دادگه کشور ما چون که رَوی
بس حکم به قتل بی گناهان داده است

بُهتان به اسیران سیاسی شِنوی
این قاضی قاتل که بُود مُرتضوی

شیخیست به خطه‌ی خراسان طبسی
با نام امام هشتم این بی ناموس

جُز دزدی از اوهیچ ندیدست کسی
خُورده است زمین خلق بدبخت بسی

این رئیس قوه‌ی قضا وقت سُخن
چسبیده به تن کله‌ی لاریجانی

گویی که زکون حرف زند جای دهن
کُسکِش چو بُود خوک ندارد گردن

جاکش پدری که نام او رادان است	بس احمق و کودن و خرو نادان است
دستور به گشتن دهد و گوید که	این کار منافقین بی وجدان است
رادان زنازاده‌ی مادر بخطا	پرداخت کنی بهای سنگین بخدا
با حکم تو در خوابگاه دانشگاه	گشتند بسی جوان دانشجو را
در شیره کشیدن تو بسی مشهوری	تو شیفته نبات نیشابوری
روزی دو، سه، بست می زنی برترياک	حدادِ حرامزاده و افوری
وافور بدست و شیره ای حداد است	در کار عمل یگانه و استاد است
هر بار مُخدري که آید ایران	زیر نظر قاطع این شیاد است

مفتاح بیست و ششم

گشت ویرانه وطن از رهبران بی سواد	فاجعه در فاجعه از عالمان بی سواد
مملکت افتاد دست روضه خوان بی سواد	شد هویدا ذلت و بدبختی مردم که چون
رهبر آن هست بی شک ناتوان بی سواد	گر وطن در قهقرا مانده ز بعد انقلاب
گرد هم جمعند آنجا استران بی سواد	آخوری باشد که نامش خبرگان رهبريست
زانکه بوده قاضی پرونده هاشان بی سواد	مردمان باسواد نخبه اکثر کنج حبس
شک نباشد که بود از احمقان بی سواد	هر که شد با امر رهبر صاحب پست و مقام
که رود در گور یکسر روضه خوان بی سواد	رو به آبادی رود روزی وطن ای هموطن

سُخْنِ پایانی

می‌بود اگر بی ادبی در سُخْنِ
عَفْوَمِ کن و بخشای مرا هَموطنم
باعث همه شیخ هست و مَجبور شدم
مَعذور مرا بدار شرمنده منم

گر بی ادبانه سُخْنِ آمد بمیان
گر در سُخْنِ بی ادبی بود نشان
ای هَموطن عزیز این نکته بدان
کین شیخ دَغَا شد بخدا باعث آن

روزی برسد که وطن آزاد شود
آزاد وطن ز شیخ شاید شود
ویرانه وطن گر چه شد از شیخ ولی
یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

یک روز وطن دوباره آباد شود

پایان. ج

..... ق..... رسواگر شیخ .

